

مقایسه رویکرد سه نسل پارادایم واقع گرایی

نسبت به نظام بین الملل

محمد رضا بیگدلی^۱ سیدجلال دهقانی فیروزآبادی^{۲*} کیهان برزگر^۳

چکیده

گرایش‌های مختلف پارادایم واقع‌گرایی هر یک مبتنی بر مبانی فرانظری و نظری خود رهیافت متفاوتی را نسبت به نظام بین‌الملل منعکس می‌نمایند. این مقاله در پی پاسخ به این پرسش است که کدام یک از سه نسل پارادایم واقع‌گرایی از توان تبیینی جامع و دقیق‌تری در خصوص نظام بین‌الملل برخوردار است؟ پژوهش پیش‌رو بر این فرضیه استوار است که نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک به‌مثابه نسل سوم پارادایم واقع‌گرایی در مقایسه با دو نسل اول و دوم دارای توان تبیینی جامع و دقیق‌تری است. این پژوهش با استفاده از روش تبیینی ماهیت و اجزای نظام بین‌الملل را در قالب چهار مفهوم آنارشی، دولت، قدرت و موازنه قوا از منظر سه نسل پارادایم واقع‌گرایی شامل واقع‌گرایی کلاسیک، نواقع‌گرایی و واقع‌گرایی نوکلاسیک مورد مقایسه قرار داده. طبق نتایج به‌دست‌آمده واقع‌گرایی نوکلاسیک به‌واسطه ترکیب سطوح تحلیل خرد و کلان و بهره‌گیری از متغیرهای مداخله‌گر و عوامل انگاره‌ای با واقعیت‌های حاکم بر نظام بین‌المللی سازگاری بیشتری دارد و به تبع تبیین جامع و دقیق‌تری نسبت به نظام بین‌الملل ارائه می‌نماید و واقع‌گرایی نوکلاسیک در عین حفظ مبانی بنیادی پارادایم واقع‌گرایی نسبت به دو نسل متقدم واقع‌گرایی از توان تبیینی بالاتری برخوردار است.

واژگان کلیدی: نظام بین‌الملل، پارادایم واقع‌گرایی، واقع‌گرایی کلاسیک، نواقع‌گرایی، واقع‌گرایی نوکلاسیک

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
۲. استاد روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
۳. دانشیار روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۶/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱/۱۲

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره سیزدهم، شماره پیاپی چهل و هشت، صص ۲۰۰-۱۶۵

نظام بین‌الملل یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم رشته روابط بین‌الملل به شمار می‌رود. این مفهوم ریشه در پارادایم واقع‌گرایی دارد. به شکلی انتزاعی نظام بین‌الملل محیطی محسوب می‌شود که واحدهای مختلف اعم از بازیگران دولتی و غیردولتی در آن به پیگیری منافع خود می‌پردازند. مفهوم نظام بین‌الملل که از تحلیل سیستم‌ها ناشی شده است به معنای مختلفی به کار می‌رود و تعاریف متفاوتی از آن ارائه شده. با این حال نظام بین‌الملل یک نظام اجتماعی نوع دوم است که از مجموعه‌ای از بازیگران بین‌المللی تشکیل شده است. نظام بین‌الملل در یک تعریف دولت‌محور عبارت است از گروهی از کشورها که در فرایندی تعاملی قرار دارند که به این امید طراحی شده تا امکان و اجازه تعقیب اهداف ملی‌شان را در حالی که در پی بیشینه‌سازی امنیت ملی خود هستند به آن‌ها بدهد. در تعریف غیر دولت‌محور و عام‌تر نظام بین‌الملل را این‌گونه می‌توان تعریف کرد: مجموعه‌ای از واحدهای سیاسی و بازیگران بین‌المللی متعامل و مرتبط که از الگوهای رفتاری مشخص و مکرری پیروی می‌کنند و قواعد معینی بر آن حاکم است. مفهوم نظری-تحلیلی نظام بین‌الملل یک سطح تحلیل تبیینی و ابزار نظری برای تحلیل مدل‌های مختلف نظام بین‌الملل ممکن و محتمل و درک و تبیین روابط بین‌الملل است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴ الف: ۱۰۸-۱۰۷). بر همین اساس پژوهش حاضر با تأکید بر مفهوم نظری-تبیینی نظام بین‌الملل، تلاش دارد تحولات درون پارادایمی این مفهوم را مورد بررسی قرار دهد. زیرا مفهوم نظام بین‌الملل به‌مثابه انگاره‌ای پویا تحت تأثیر مفروضات و گزاره‌های تئوری‌های مختلف روابط بین‌الملل قرار دارد. چنانکه نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل و مشخصاً تئوری‌های جریان اصلی، هر یک تعریف خاصی نسبت به ماهیت و اجزای نظام بین‌الملل ارائه می‌نمایند. طی دهه‌های اخیر به‌واسطه توسعه تئوری‌هایی که ذیل مکتب واقع‌گرایی قرار می‌گیرند، مفهوم نظام بین‌الملل به واسطه نوع رویکرد نظریه‌های مختلف واقع‌گرایی به مقوله‌های آنارشی، دولت، قدرت و موازنه قوا دستخوش تحول گردیده است. نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل تقسیم‌بندی‌های گوناگونی نسبت به نظریه‌های واقع‌گرایی ارائه کرده‌اند. با این حال بر اساس مباحث فرانظری هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی می‌توان تمام نظریه‌هایی را که ذیل

پارادایم واقع‌گرایی قرار می‌گیرند به سه نسل تقسیم‌بندی کرد. به طوری که نسل اول با عنوان واقع‌گرایی کلاسیک متأثر از اندیشه فیلسوفانی همچون ماکیاوولی^۱ و توماس هابز^۲ است که آرای افرادی همچون آرون^۳، مورگنتا^۴ و ای.اچ.کار^۵ را شامل می‌شود. نسل دوم پارادایم واقع‌گرایی، واقع‌گرایی ساختاری یا نوواقع‌گرایی نامیده می‌شود و دربرگیرنده اندیشه بنیان‌گذار این نسل یعنی کنت والتز^۶ و نظریه‌پردازانی همچون جان میرشایمر^۷ و استفان والت^۸ است. در نهایت نیز نسل سوم پارادایم واقع‌گرایی که به نوعی احیا و توسعه مکتب واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل است، آراء و دیدگاه‌های آن دسته از نظریه‌پردازان واقع‌گرا را شامل می‌شود که تحت تأثیر مبانی نظری و فرائضی دیگر تئوری‌های روابط بین‌الملل در عین باور به اصول و مفروضات بنیادین پارادایم واقع‌گرایی در پی بازتولید نظریه واقع‌گرایانه روابط بین‌الملل با رویکردی متفاوت هستند که گیدئون روز^۹ سردبیر سابق مجله فارن‌افرز نخستین بار از آن تحت عنوان واقع‌گرایی نوکلاسیک یاد کرد. بر همین اساس پژوهش حاضر در پی پاسخ به این پرسش است که کدام یک از سه نسل پارادایم واقع‌گرایی از توان تبیینی جامع و دقیق‌تری نسبت به نظام بین‌الملل برخوردار است؟ پژوهش پیش‌رو با بهره‌گیری از روش تبیینی در قالب یک رویکرد مقایسه‌ای بر این فرضیه استوار است که نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک به‌مثابه سوم پارادایم واقع‌گرایی در مقایسه با دو نسل اول و دوم از تبیین جامع و دقیق‌تری در خصوص نظام بین‌الملل برخوردار است.

۱. ادبیات و پیشینه پژوهش

¹ Machiavelli

² Thomas Hobbes

³ Aron

⁴ Morgenthau

⁵ E. H. Carr

⁶ Kenneth Waltz

⁷ John Mearsheimer

⁸ Stephen Walt

⁹ Gideon Rose

پژوهش حاضر قصد دارد با رویکردی مقایسه‌ای توان تبیینی سه نسل پارادایم واقع‌گرایی را نسبت به نظام بین‌الملل مورد بررسی قرار دهد. این در حالی است که عمده پیشینه پژوهش ادبیاتی را شامل می‌شود که آن تئوری‌های مختلف واقع‌گرایی با دیگر نظریه‌ها از جمله تئوری‌های لیبرال و سازه‌انگاری مقایسه شده‌اند. با این وجود سیدعبدالعلی قوام (۱۳۸۴) طی کتاب "روابط بین‌الملل نظریه‌ها و رویکردها" تمایزات فرانظری و نظری نسل اول و دوم پارادایم واقع‌گرایی را بیان کرده. سیدجلال دهقانی فیروزآبادی (۱۳۹۴) نیز طی کتاب "نظریه و فرانظریه" تحولات پارادایم واقع‌گرایی را تشریح نموده و در قالب مقاله "واقع‌گرایی نوکلاسیک و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران" به مقایسه توان تبیینی واقع‌گرایی نوکلاسیک و نوواقع‌گرایی نیز اشاره داشته. حمیرا مشیرزاده (۱۳۹۸) در مقاله‌ای با عنوان "راندال شوئلر و چالش‌های واقع‌گرایی" به انتقادات شوئلر نسبت به واقع‌گرایی ساختاری پرداخته.

گیدئون روز (۱۹۹۸) طی مقاله‌ای با عنوان "واقع‌گرایی نوکلاسیک و سیاست خارجی" بر نواقص نظری واقع‌گرایی کلاسیک و ساختاری اشاره می‌نماید. استیون لوبل^۱، جفری تالیافرو^۲ و نورین ریپسمن^۳ (۲۰۰۹) به عنوان نظریه پردازان برجسته واقع‌گرایی نوکلاسیک طی کتاب "واقع‌گرایی نوکلاسیک، دولت و سیاست خارجی" با شناسایی محدودیت‌ها و ضعف‌های نظری واقع‌گرایی کلاسیک و ساختاری نوع رویکرد سه نسل پارادایم واقع‌گرایی نسبت به مقوله سیاست خارجی را مورد ارزیابی قرار داده‌اند. ریچارد لیتل^۴ (۲۰۰۷) نیز در کتاب "موازنه قوا در روابط بین‌الملل" رویکرد طیف‌های مختلف واقع‌گرایی را به مقوله موازنه قوا بررسی کرده. همچنین راندال شوئلر^۵ (۲۰۰۴) طی مقاله "نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک کسری موازنه قوا" رویکرد واقع‌گرایی ساختاری به موازنه قوا را به چالش کشیده است. اما با این وجود پژوهش‌های صورت گرفته صرفاً مفروضات نظری واقع‌گرایی کلاسیک و ساختاری را مورد نقد قرار داده و هیچ یک به صورت مشخص و مدون نوع رویکرد و توان تبیینی سه نسل پارادایم واقع‌گرایی را در

^۱ Steven Lobel

^۲ Jeffrey Taliaferro

^۳ Norine Ripsman

^۴ Richard Little

^۵ randall schweller

مورد ماهیت و اجزای نظام بین‌الملل مورد مقایسه قرار نداده‌اند. به عبارتی فقدان هرگونه مقایسه درون پارادایمی منسجم به مثابه بررسی رویکرد سه نسل پارادایم واقع‌گرایی نسبت به مفاهیم بنیادین آنارشی، دولت، قدرت و موازنه قوا چنین اقتضا می‌نماید تا به دور از رویکردی انتزاعی به مکتب واقع‌گرایی ضمن نگرشی عمیق و دقیق‌تر به سیر تحولات و توسعه مبانی نظری پارادایم واقع‌گرایی، توان تبیینی سه نسل پارادایم واقع‌گرایی را با یکدیگر مقایسه نماییم.

۲. مبانی بنیادین پارادایم واقع‌گرایی

پارادایم نظام باور یا جهان‌بینی است که نظریه‌پردازان و پژوهشگران روابط بین‌الملل را در اتخاذ هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و انتخاب روش‌ها هدایت و راهنمایی می‌کند. بر این اساس پارادایم مجموعه‌ای از باورها و ارزش‌های بنیادین درزمینه شیوه تفکر در مورد روابط بین‌الملل و پدیده‌های بین‌المللی و روش مطالعه آن‌ها است. ازاین‌رو پارادایم روابط بین‌الملل دربرگیرنده نظریه، فرانظریه، روش‌شناسی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و ترکیبی از همه آن‌ها است (دهقانی‌فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ب: ۱۹-۱۸). به طور کلی واقع‌گرایی از ابتدای قرن بیستم به صورت پارادایم مسلط در سیاست بین‌الملل ظاهر شده است. به گونه‌ای که عملاً بسیاری از مساعی نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل را تحت تأثیر خود قرار داده است (قوام، ۱۳۸۴: ۹۰). طی رجوع به پارادایم واقع‌گرایی، لازم است به اختصار خطوط اصلی اندیشه واقع‌گرایی و ویژگی‌های متمایز انواع واقع‌گرایی را در نظر بگیریم. واقع‌گرایی شامل گونه‌های مختلفی می‌شود اما آن‌ها مجموعه‌ای از مبانی بنیادین مشترک را در بر می‌گیرند. به صورت کلی واقع‌گرایان دولت‌هایی را که در پی منافع خود هستند، در یک محیط آنارشیک به تصویر می‌کشند که امکان وقوع جنگ و نابودی را نیز باید در چنین محیطی در نظر گرفت. (Kirshner, 2010: 55) به باور واقع‌گرایان ساختار بنیادین هرج و مرج در نظام بین‌المللی وجود دارد و این ساختار اصلی نیز به راحتی حتی در بلندمدت قابل تغییر نیست. بر همین اساس آنان معتقدند امنیت و نظم از طریق توزیع با ثبات قدرت یا ایجاد موازنه شکل می‌گیرد (سیمبر و قربانی شیخ‌نشین، ۱۳۹۰: ۱۰۶).

بر همین اساس طیف‌های مختلف واقع‌گرایی حول محور چندین گزاره اصلی می‌چرخند: دولت محوری: دولت‌ها بازیگران اصلی در نظام بین‌المللی هستند. آنارشی: نظام سیاسی بین‌الملل آنارشیک است. عقلانیت: دولت‌ها در چارچوب منافع شخصی عقلانی خود در نظام بین‌الملل عمل می‌کنند. قدرت: دولت‌ها برای تضمین حفظ خود در پی قدرت هستند (Donnelly, 2000: 6-8). مفهوم بندی پارادایم واقع‌گرایی از امنیت و تحلیل و تبیین آن بر مبنای اصول و مفروضه‌های دولت محوری، قدرت محوری، آنارشی و موازنه قوا سامان و سازمان می‌یابد. به گونه‌ای که روابط بین‌الملل بر پایه رقابت و کشمکش کشورها بر سر قدرت به جهت بقا در نظام بین‌الملل آنارشیک شکل می‌گیرد که آن را خواسته یا ناخواسته به موازنه سازی در برابر قدرت‌های برتر سوق می‌دهد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۵: ۱۷۷). با این حال واقع‌گرایان همه این گزاره‌ها و مفروضات را به صورت یکسان نمی‌پذیرند. به طوری که در سایر موارد از مباحث معرفت‌شناختی و روش‌شناختی تا برداشت از سرشت دولت‌ها، انگیزه اصلی آنها و... در میان واقع‌گرایان تفاوت‌هایی وجود دارد (مشیرزاده، ۱۳۹۷: ۱۳-۱۲).

۳. نسل اول پارادایم واقع‌گرایی و نظام بین‌الملل

با آغاز جنگ جهانی دوم که به منزله ناکارآمدی و ناکامی آرمان‌گرایی بود، واقع‌گرایی به‌عنوان رهیافت نظری غالب مطرح شد. مورگنتا واقع‌گرایی را به‌صورت یک نظریه مدون روابط بین‌الملل در کتاب سیاست میان ملت‌ها بیان کرد. مفروضه‌های اصلی انسان‌شناختی فلسفی مورگنتا عبارت‌اند از اینکه سرشت بشر پایدار و شرور است و شرارت اصلی او در قدرت‌طلبی وی است (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۹۶) مورگنتا کوشیده است بر پایه فلسفه اصول واقع‌گرایانه سرشت بشر، گوهر سیاست، توازن قدرت و نقش اخلاق در سیاست خارجی نظریه جامعی درباره سیاست قدرت دراندازد (گریفتس و دیگران، ۱۳۹۳: ۸۵) مورگنتا بر اساس توجه نظری به سرشت انسان بدان گونه که واقعاً هست و توجه به فرایندهای تاریخی همان‌گونه که واقعاً رخ داده‌اند، عنوان واقع‌گرایی را برای نظریه‌ای که در کتاب سیاست میان ملت‌ها مطرح می‌شود، ارائه نموده. او معتقد است سرشت بشر که خاستگاه قوانین سیاست است از زمانی که مکاتب فلسفی کلاسیک چین، هند و یونان می‌کوشیدند این قوانین را کشف کنند تغییری نکرده است (مورگنتا، ۱۹۸۵: ۴-۵).

اصول واقع‌گرایی کلاسیک مطرح شده مورگنتا در کتاب سیاست در میان ملت‌ها عبارتند از: ۱- سیاست با قوانین عینی اداره می‌شود که خواستگاه آن سرشت تغییرناپذیر بشر است. ۲- واقع‌گرایی از طریق مفهوم "فهم منافع از لحاظ قدرت" جهان را مشاهده می‌کند. ۳- به‌رغم اینکه منافع از نظر جهانشمول باید به عنوان قدرت تعریف شود، معنا و محتوای منافع ممکن است تغییر کند. ۴- واقع‌گرایی دیدگاهی آگاه از اهمیت اخلاقی اقدام سیاسی بود. ۵- آرمان‌های اخلاقی یک جامعه یا دولت ممکن است از اعتبار جهانشمول برخوردار نباشند. ۶- واقع‌گرایی به عنوان سنت فکری از نظر توجه آن به استقلال عرصه سیاسی و تصمیمات اتخاذ شده در آن متمایز بود (دان و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۲۹-۱۲۸).

۱۷۱

۳-۱. آنارشی و نظام بین‌الملل

مورگنتا نیز مانند همه واقع‌گرایان بر این باور است که نظام بین‌الملل آنارشیک است. یعنی فاقد مرجع اقتدار مرکزی و این وجه تمایز آن با جامعه داخلی است. مورگنتا بیش از آنکه بر نبود حکومت یا قواعد بین‌المللی تأکید کند بر نبود اقتدار تأکید دارد. در این شرایط آنارشیک است که توسل به زور میان دولت‌ها مشروعیت می‌یابد و جنگ به یک خصوصیت مهم نظام بین‌الملل بدل می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۹۷-۹۶). از منظر واقع‌گرایی کلاسیک در نظام بین‌الملل آنارشیک و رقابت‌آمیز همه کشورها ناگزیرند از هویت فیزیکی، سیاسی و فرهنگی خود در برابر تهدیدات و تجاوزهای سایر کشورها پاسداری کنند. بدین ترتیب منافع ملی با بقای ملی یکسان است. بازیگر عاقل کسی است که تلاش می‌کند تا منافع ملی خود را به حداکثر برساند، زیرا در یک نظام بین‌الملل غیرمتمرکز که متشکل از کشورهای خودپرست و منفعت‌طلب است، تعهد و وظیفه اصلی حکومت و دولتمردان تأمین منافع ملت و دولتی است که نمایندگی آن را بر عهده دارند (دهقانی‌فیروزآبادی، ۱۳۹۴ ب: ۱۶۷). برخلاف نواقح‌گرایان، واقع‌گرایی کلاسیک استدلال می‌کند که ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل انواع مختلفی از رفتارهایی را شکل می‌دهد که دولت‌ها می‌توانند انجام دهند و تعیین‌کننده رفتار دولت‌ها نیست.



۲-۳. دولت‌ها به‌مثابه بازیگران اصلی نظام بین‌الملل

بیان مورگنتا نسبت به ماهیت دولت و سیاست شبیه به هابز است و ماهیت دولت در نهایت مبتنی بر قدرت خواهد بود (Toledo, 2005: 55). به باور هابز دولت در مقام تعریف عبارت است از شخصی که جمع‌کنی از آدمیان به موجب عهد و پیمان با یکدیگر خودشان را یک به یک مرجع اعتبار و جواز اعمال او ساخته‌اند تا اینکه او بتواند تمامی قوا و امکانات همه آنها را چنانکه خود مقتضی می‌بیند برای حفظ آرامش و امنیت و حراست عمومی به کار ببرد (هابز، ۱۳۸۰: ۱۹۲).

واقع‌گرایی کلاسیک معتقد است دولت تنها نهاد حاکم و واحد تحلیل طبیعی در روابط بین‌الملل است، زیرا دولت‌ها هیچ قدرت بالاتر از خود را به رسمیت نمی‌شناسند و در قید و بند بازیگران و ساختارهای غیر دولتی نیستند. دولت‌ها بازیگرانی واحد و یکپارچه‌اند که فقط به واسطه منفعت ملی برانگیخته می‌شوند (های، ۱۳۹۷: ۴۲).

واقع‌گرایی فرض می‌کند که کشورها بازیگران اولیه و اصلی روابط بین‌الملل هستند که هسته مرکزی نظام بین‌الملل را تشکیل می‌دهند. واقع‌گرایان استدلال می‌کنند که به‌رغم ظهور بازیگران غیردولتی در روابط بین‌الملل دولت ملی همچنان مهم‌ترین بازیگر روابط بین‌الملل می‌باشد. این کشورها هستند که تصمیم‌نهایی را می‌گیرند و برای اجرای آن در روابط بین‌الملل اقدام می‌کنند. از منظر واقع‌گرایی کشور یک موجودیت یکپارچه و عاقل است که در روابط بین‌الملل به‌صورت واحد و عاقلانه تصمیم می‌گیرد و عمل می‌کند. به‌گونه‌ای که از یک‌سو دولتمردان در حکومت مرکزی دولت‌ها هستند که سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری سیاست‌خارجی را انجام می‌دهند و کارگزاری‌ها و بازیگران فروملی و گروه‌های ذینفع نقشی بسیار اندک در فرایند آن دارند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴ ب: ۱۶۷-۱۶۶).

۳-۳. رویکرد واقع‌گرایی کلاسیک به قدرت

منافع ملی و قدرت دو مفهوم بنیادین تئوری مورگنتا هستند. رویکرد مورگنتا نسبت به قدرت امری رابطه‌ای محسوب می‌شود. چنانکه مورگنتا قدرت را به‌مثابه هدف غایی سیاست برمی‌شمارد. قدرت به عنوان مهم‌ترین مفروضه مورگنتا به ماهیت اصلی روابط بین‌الملل پیوند خورده است.

از دیدگاه واقع‌گرایان مطالعه روابط بین‌الملل عبارت است از مطالعه اندرکنش میان دولتهای حاکم که انگیزه اصلی و در واقع ضرورتاً تنها انگیزه آنها برای عمل، حفظ خود و در تعقیب این هدف، کسب قدرت است (های، ۱۳۹۷: ۴۱).

واقع‌گرایی کلاسیک قدرت را به منزله مفهوم بنیادین روابط بین‌الملل قلمداد می‌کند که نقشی همانند مفهوم انرژی در فیزیک و پول در اقتصاد ایفا می‌کند. سیاست بین‌الملل مانند انواع دیگر سیاست مبارزه و کشمکش بر سر قدرت بوده و مساوی سیاست قدرت است. هدف و انگیزه کشورها در روابط بین‌الملل و سیاست خارجی کسب قدرت و حفظ گسترش آن است. از منظر واقع‌گرایان کلاسیک قدرت‌طلبی امری طبیعی است که از سرشت انسان سرچشمه می‌گیرد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ب: ۱۶۶).

عناصر قدرت ملی از دید مورگنتا عبارتند از جغرافیا، منابع طبیعی، توان صنعتی، آمادگی نظامی، جمعیت، منش ملی، روحیه ملی، کیفیت دیپلماسی و کیفیت حکومت (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۹۹). اگرچه اکثر واقع‌گرایان معتقدند که رفتار دولت عمدتاً توسط ساختار مادی نظام بین‌الملل شکل می‌گیرد. اما تعریف مورگنتا از قدرت این رویکرد را به چالش می‌کشد. این امر زمانی آشکار می‌شود که مورگنتا می‌گوید: "قدرت ممکن است شامل هر چیزی باشد که قدرت انسان را بر انسان تثبیت و حفظ کند... از خشونت فیزیکی گرفته تا ظریف‌ترین پیوندهای روانی که توسط آن یک ذهن ذهنی دیگر را کنترل می‌کند" (Morgenthau, 1956: 9). برای مورگنتا، مهم‌ترین جنبه مادی قدرت نیروهای مسلح است، اما مهمتر از آن، شخصیت، روحیه و کیفیت حکومت یک ملت است (Morgenthau, 1956: 186). اعتبار این قرائت مورگنتا زمانی بیشتر می‌شود که او ادعا می‌کند: "من بیشتر از قبل بر جنبه‌های غیر مادی قدرت تاکید کرده‌ام که با قدرت مادی، به‌ویژه ماهیت نظامی برابری است" (Morgenthau 1956: 9).

۳-۴. موازنه‌قوا به‌مثابه راهبرد سیاست خارجی و عامل ثبات

مفهوم موازنه‌قوا در چهارچوب مکتب فکری واقع‌گرایی تکوین یافته. پیشینه موازنه‌قوا به جنگ‌های پلوپونزی^۱ بازمی‌گردانند که توسیدید^۲ روایت کرده است. اما نظریه موازنه

^۱ Peloponnesian

^۲ Thucydides

قوا به صورت مدون از سوی مورگنتا مفصل‌بندی شده. قدرت‌طلبی چند کشور که هر یک می‌کوشند وضع موجود را حفظ کنند یا براندازند، لزوماً به تشکلی به نام موازنه قدرت و سیاست‌های معطوف به حفظ آن منتهی می‌شود (مورگنتا، ۱۹۸۵: ۲۸۷).

مورگنتا موازنه قوا را در نظام بین‌الملل اجتماع را ضعیف و اقتدار مرکزی را غایب می‌داند و در چنین شرایطی ثبات جامعه و آزادی بخش‌های تشکیل‌دهنده آن را تا حد زیادی منوط به عملکرد موازنه قدرت می‌پندارد (لیتل، ۱۳۸۹: ۱۸-۱۷).

مورگنتا چنین استدلال می‌کند که موازنه قوا را می‌توان به‌عنوان یک وضعیت یا به‌مثابه یک سیاست درک کرد. به‌عنوان یک وضعیت، موازنه قدرت می‌تواند در حالت تعادل یا عدم تعادل باشد. موازنه قدرت در حالت تعادل به شرایطی اشاره دارد که در آن قدرت یک کشور یا مجموعه‌ای از کشورها به معنای واقعی کلمه به‌واسطه قدرت یک دولت یا مجموعه‌ای از دولت‌ها متعادل می‌شود. موازنه قدرت در حالت عدم تعادل، شرایطی را توصیف می‌کند که در آن توزیع قدرت بین دولت‌های متخاصم متوازن نیست (Kauppi, 1999: 64 & Viotti). به باور مورگنتا موازنه قدرت برای حفظ استقلال و حاکمیت دولت‌ها ضرورت دارد و جلوی توسعه‌طلبی و سیاست‌های تجدیدنظرطلبانه‌ای را که می‌توانند به بی‌نظمی و یا سلطه و تفوق یک دولت بر سایرین منجر شوند می‌گیرد. نظام بین‌الملل در شرایط موازنه قدرت است که به ثبات و تعادل می‌رسد (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۰۳). مورگنتا و سایر واقع‌گرایان کلاسیک موازنه‌قوا را یک راهبرد سیاست‌خارجی تلقی می‌کنند که کشورها به‌طور آگاهانه و عامدانه اتخاذ و اجرا می‌کنند. موازنه‌قوا نتیجه سیاست رفتار ارادی کشورهای دارای حاکمیت و مستقل است که تلاش می‌کنند تا از تسلط و تفوق یک کشور و اتحاد نظامی واحد بر نظام بین‌الملل جلوگیری کنند. به نظر مورگنتا نظام موازنه قوا نه تنها اجتناب‌ناپذیر است بلکه عامل ثبات‌بخش در روابط بین‌الملل است (دهقانی‌فیروزآبادی، ۱۳۹۴، الف: ۲۲۵).

از نظر واقع‌گرایان موثرترین راه برای مهار قدرت توسل به موازنه متقابل است. اصل اساسی در نظریه موازنه قدرت به عنوان موثرترین نظریه در قاموس واقع‌گرایان این است که قدرت‌های بزرگ توانمندی‌های نظامی مکفی برای محدود کردن قدرتمندترین دولت در بین خود را فراهم می‌کنند (بروکز و ولفورث، ۱۳۹۵: ۵۱).

۴. نظام بین‌الملل در چارچوب واقع‌گرایی ساختاری

انتقاد نوواقع‌گرایی از واقع‌گرایی کلاسیک به شدت تحت تأثیر تحول علمی در روابط بین‌المللی امریکا قرار داشت، نوواقع‌گرایی والتز درصدد بود که شرحی نظری از قوانین سیاست بین‌المللی ارائه دهد. والتز با روش علمی به آن شکلی که در دهه ۱۹۶۰ از آن هواداری می‌کردند موافق نبود. علمی‌تر ساختن شکل واقع‌گرایی تنها یکی از نتیجه‌ها انقلاب روش‌شناختی در روابط بین‌الملل بود (لینکتر، ۱۳۸۵: ۴-۵).

از منظر نوواقع‌گرایان علت آنکه واقع‌گرایی کلاسیک قادر به مفهوم‌سازی نظام بین‌الملل به این شیوه نیست، روش‌شناسی رفتاری آن است. چون داده‌های سیاسی را از طریق بررسی عناصر متشکل نظام‌های سیاسی بررسی می‌کرد دچار محدودیت‌های بسیاری بود. از آنجا که واقع‌گرایی کلاسیک نقش ساختار را در تشکیل واحدهای نادیده می‌گرفتند نمی‌توانستند علت را ورای سطح دولت جستجو کنند. مورگنتا تلاش داشت داده‌های بین‌المللی را از طریق بررسی کنش‌ها و تعاملات واحدها توضیح دهد که در عین توجه به اصول ماهیت انسانی، تعریف منافع ملی برحسب قدرت و رفتار سیاستمداران، اما به فشارهای سیستمیک عنایت نمی‌کرد (قوام، ۱۳۸۴: ۸۷).

والتز با رویکردی نقادانه نسبت به برخی مفروضات واقع‌گرایی کلاسیک معتقد است با نگاه به سرشت انسان از طریق پارادایم واقع‌گرایی، واکاوی ذات شرور انسان اطلاعات کاملی از علت اصلی بروز جنگ به ما نمی‌دهد. از آنجایی که ذات انسان ثابت است، این فرض ما را از توجه انسان به دیگر وضعیت‌ها دور می‌کند. زیرا بر اساس این فرضیه، ذات انسان قابل‌تغییر نیست، این در حالی است که نهادهای اجتماعی-سیاسی می‌توانند تغییر کنند (Waltz, 1959: 81). والتز در کتاب انسان، دولت و جنگ به سه سطح تبیین یا به بیان خود او به سه تصویر اشاره می‌کند که عبارت‌اند از سرشت انسان یا تصویر اول که ریشه جنگ را در سرشت جنگ‌طلب انسان جستجو می‌کند. دولت یا تصویر دوم که جنگ را بر اساس جنگ‌طلبی دولت‌ها خاص تبیین می‌کند و ساختار نظام بین‌الملل یا تصویر سوم که وقوع جنگ را بر مبنای خصوصیت آنارشیکی نظام بین‌الملل تبیین می‌کند (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۱۰۸).

۱-۴. ساختار آنارشیکی نظام بین‌الملل

نواقع‌گرایی برخلاف واقع‌گرایی کلاسیک نظریه‌ای در سطح کلان یا تصویر سوم است که رویکردی برون به درون به سیاست بین‌الملل دارد. نواقع‌گرایی نظریه‌ای سیستمیک یا نظام محور است که استدلال می‌کند نظام بین‌الملل را می‌توان به صورت نظامی که دارای ساختار دقیق و مشخص می‌باشد تلقی و تعریف کرد. ساختار نظام بین‌الملل برحسب توزیع قدرت و توانایی بین واحدهای تشکیل‌دهنده آن و چگونگی چینش و آرایش آن‌ها تعریف می‌شود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ب: ۱۹۰).

درحالی که رئالیست‌های کلاسیک ریشه قدرت را در طبیعت انسان جستجو می‌کنند، نئورئالیست‌ها به نبود اقتدار مرکزی در نظام بین‌الملل اشاره دارند که طی آن انباشت قدرت را برای بقا به دولت‌ها تحمیل می‌کند. نئورئالیست‌ها تاکید رئالیست‌های سنتی را صرفاً بر فرد و طبیعت او، روشی تقلیل‌گرایانه توصیف می‌کنند و نظام بین‌الملل را عرصه‌ای می‌دانند که رفتار دولت‌ها در آن شکل می‌گیرد (قوام، ۱۳۷۰: ۳۰۵). نظام‌های بین‌المللی فاقد مرکز بوده و آنارشیکی هستند. نظام‌های سیاسی بین‌المللی مانند بازارهای اقتصادی از طریق واحدهای منفعت‌طلب شکل می‌گیرند. ساختارهای بین‌المللی برحسب واحدهای سیاسی اصلی در دوره‌ای خاص تعریف می‌شوند. ساختارها بر اثر کنش متقابل دولت‌ها ظهور و بروز پیدا می‌کنند (والتر، ۱۳۹۲: ۱۴۸-۱۴۵) در واقع رویکرد والتز به چیزی شبیه آنارشی هابزی ختم می‌گردد. اما این کار را از طریق استدلال‌های سیستمی انجام می‌دهد که به موجب آن ساختار نظام بین‌الملل دولت‌ها را وادار می‌کند تا بدون توجه به ایدئولوژی یا آنچه ممکن است در سطح داخلی در جریان باشد، به شیوه‌ای منفعت‌طلبانه رفتار کنند. والتز به جای مدلی از پایین به بالا که در آن اقدامات دولت نظام را شکل می‌دهد، از رویکردی بالا به پایین حمایت می‌کند که تأثیر نظام بین‌المللی را بر رفتار دولت بررسی می‌کند (Joseph, 2014: 5-6).

به باور والتز ساختار نظام بین‌الملل رفتار دولت‌ها را محدود و مقید می‌سازد و الگوی رفتاری واحدی را برای کشورهای مختلف با ویژگی‌های متفاوت ایجاد می‌کند. اصل نظم‌دهنده به ساختار نظام بین‌المللی آنارشی است. همچنین برخلاف تصور واقع‌گرایی کلاسیک، قدرت‌طلبی از ذات شرور انسان نشاءت نمی‌گیرد، بلکه ناشی از ساختار

آنارشیکی نظام بین‌الملل است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴ ب: ۱۹۲-۱۹۰). نظام بین‌الملل آنارشیکی است به این معنا نیست که نظام بین‌الملل آشفته است یا بی‌نظم است. تصویر آنارشی به‌خودی‌خود هیچ ارتباطی با منازعه ندارد. بلکه یک اصل نظم‌دهنده است که نظام بین‌الملل را متشکل از دولت‌های مستقلی می‌داند که از هیچ اقتدار مرکزی پیروی نمی‌کنند. از آنجاکه هیچ اقتدار فائده‌ای در رأس نظام بین‌الملل وجود ندارد حاکمیت درون دولت‌ها نهادینه شده (میرشایمر، ۱۳۹۳: ۳۴).

از نظر والتز نظام بین‌الملل ساختار دقیقاً تعریف‌شده‌ای دارد که در آن می‌باید به سه موضوع یعنی اصل نظم‌دهندگی، ویژگی واحدهای موجود در نظام و کیفیت توزیع توانایی واحدها توجه داشت. در نظام بین‌الملل رفتار دولت‌ها نسبت به یکدیگر بر پایه نبود اقتدار مرکزی تنظیم می‌گردد. اصل نظم‌دهنده نظام بین‌الملل دولت‌ها را بر آن وامی‌دارد تا بدون توجه به میزان ظرفیتشان به وظیفه خود یعنی تقویت قدرت نظامی و خودیاری عمل کنند. در ارتباط با ویژگی واحدهای نظام باید یادآوری کرد که از نظر نواقع‌گرایان تمام دولت‌های موجود در نظام بین‌الملل از لحاظ کارکردی به‌واسطه وجود فشارهای ساختاری در وضعیت مشابهی به سر می‌برند. مسلماً با وجود آنکه این بازیگران به‌طور مشابه عمل می‌کنند ولی از لحاظ توانایی‌ها و قابلیت‌ها باهم فرق دارند. (قوام، ۱۳۸۴: ۹۰-۸۹).

در یک قلمرو آنارشیکی واحدها از حیث کارکرد به هم شبیه‌اند و تمایل دارند این‌چنین باقی بمانند واحدها همواره می‌کوشند درجه‌ای از استقلال را حفظ کنند و چه‌بسا ممکن است سخت به دنبال خودیاری باشند (والتز، ۱۳۹۲: ۱۴۷).

۲-۴. دولت واحد یکپارچه و عاقل نظام بین‌الملل

از منظر واقع‌گرایی ساختاری آنارشی و ساختار آنارشیکی نظام بین‌الملل متضمن و مستلزم دولت محوری است. چون آنارشی بر آن دلالت دارد که نظام بین‌الملل از دولت‌های مستقل و برخوردار از حاکمیت تشکیل شده است. کشورها بازیگران یکپارچه و عاقل هستند. یکپارچگی کشورها بدان معناست که بازیگران فروملی و دسته‌بندی‌های داخلی تأثیری در سیاست خارجی و رفتار کشورها در روابط بین‌الملل ندارد. به طوری

که کشورها به رغم اختلافات داخلی به صورت واحد و یک صدا در قبال دیگر کشورها رفتار می‌کنند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴ ب: ۱۹۳-۱۹۲).

والتز با تاکید بر مفهوم حاکمیت و تعریف دولت به عنوان یک واحد منسجم و یکپارچه در خصوص یکپارچی دولت‌ها معتقد است اگر بگوییم که دولت‌های دارای حاکمیت به ندرت می‌توانند هر کاری که می‌خواهند انجام دهند پس حاکمیت به چه معناست. یک دولت دارای حق حاکمیت است به این معناست که دولت خود تصمیم می‌گیرد چگونه از عهده مسائل داخلی و خارجی خود برآید. دولت‌ها با هر سنن، عادات، اهداف تمایلات یکسان شمرده می‌شوند. ما سؤال نخواهیم کرد که آیا دولت‌ها انقلابی هستند یا مشروع، اقتدارطلب هستند یا دموکراتیک-ایدئولوژیک هستند یا مصلحت طلب، ما تمام ویژگی‌های آن را به غیر از توانمندی‌ها به کنار می‌نهم. (والتز، ۱۳۹۲: ۱۵۹-۱۵۵)

والتز عملاً برداشتی شی انگارانه از دولت دارد. او دولت را کنشگری یکپارچه می‌بیند که تابع منطق عقلانی است که خود والتز آن را تعریف می‌کند. او در مورد دولت‌ها که در واقع موجودیت‌های انتزاعی‌اند و نه عینی چنان سخن می‌گوید که گویی آنها افراد انسانی‌اند که در برابر شرایط ساختاری و عقلانیت‌ابزاری تعریف شده عمل می‌کنند. در نتیجه به پویایی‌های داخل دولت‌ها و پیچیدگی‌های تصمیم‌گیری‌ها کار ندارد. (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۱۱۹).

نواقعی‌گرایی همچنین به دولت‌ها به عنوان بازیگرانی می‌نگرد که در چهارچوب عقلانیت رفتار می‌کنند. عقلانیت نیز بر آن دلالت دارد که کشورها از میان گزینه‌های موجود و ممکن براساس تحلیل هزینه-فایده دست‌با انتخاب و اقدام می‌زنند. آن‌ها گزینه‌ای را انتخاب می‌کنند که دارای بیشترین فایده و کمترین هزینه باشد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴ ب: ۱۹۳).

نواقعی‌گرایی می‌کوشد با گزینش دقیق مفروضه‌های ساده که به توان الگویی برای رفتار عقلانی دولت‌ها در نظام بین‌الملل ساخت، دقت ریاضی مبنای نظریه انتخاب عقلانی را سرمشق خود قرار دهد. دقتی که تصور می‌کرد در این نظریه وجود دارد. ولی نواقعی‌گرایی به جای فراتر رفتن از شناسایی مفروضه‌های نهایتاً عام، متافیزیکی و ذات باور درباره سرشت انسان که سلف واقع‌گرای آن انجام داده بود به این فرضیه بسنده

کرد که دولت‌ها به عنوان بازیگران واحد در تعقیب اهداف خود عقلانی رفتار می‌کنند (های، ۱۳۹۷: ۴۱).

۳-۴. واقع‌گرایی ساختاری و مقوله قدرت

والتز در مقایسه با مورگنتا تعریف بسیار ضعیف‌تری از قدرت یا قابلیت‌ها ارائه می‌دهد. تخمین او از قدرت شامل مولفه‌های زیر است: اندازه جمعیت و قلمرو، وقف منابع، توانایی اقتصادی، قدرت نظامی، ثبات سیاسی و شایستگی (Waltz, 1979: 131).

اگرچه والتز آشکارا به عوامل مادی امتیاز می‌دهد، ابعاد غیر مادی قدرت نیز در نظریه او وجود دارد که با تأکید او بر ثبات و شایستگی سیاسی آشکار می‌شود. دلیل تأکید غالب والتز بر مادی‌گرایی به علت تعهد او به واقع‌گرایی علمی است. در نتیجه، والتز تعریف خود از قدرت را به متغیرهای عمدتاً ملموس محدود می‌کند، زیرا تعیین کمیت آنها بسیار آسان‌تر است. بنابراین تفاوت‌های زیادی بین مورگنتا و والتز در مورد تعریف آنها از قدرت وجود دارد. در روایت مورگنتا قدرت نرم بر قدرت سخت غلبه می‌کند. در واقع برداشت نسبتاً محدود والتز از قدرت عمدتاً، اما نه کاملاً، مادی‌گرایانه است (Pashakhanlou, 2009: 2). اگرچه قدرت در نواقع‌گرایی مانند واقع‌گرایی کلاسیک، یک مفهوم کانونی و کلیدی برای تحلیل روابط بین‌الملل است. اما قدرت طلبی بر خلاف تصور واقع‌گرایی کلاسیک اولاً از ذات شرور انسان نشات نمی‌گیرد بلکه ناشی از ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل است. ثانیاً قدرت به خودی خود یک هدف نیست بلکه ابزار و وسیله‌ای است برای تأمین امنیت و تضمین بقا در نظام بین‌الملل آنارشیک (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴ ب: ۱۹۳). برای واقع‌گرایان کلاسیک، قدرت به خودی خود یک هدف محسوب می‌شود. اما برای واقع‌گرایان ساختاری، قدرت وسیله‌ای برای رسیدن به هدف است و هدف نهایی بقا است. قدرت مبتنی بر قابلیت‌های مادی است که یک دولت در دست دارد (Mearsheimer, 2007: 82). نواقع‌گرایان قدرت را به عنوان میزان توانایی‌هایی که یک دولت در اختیار دارد و می‌تواند برای تعقیب منافع خود در نظام بین‌الملل به کار گیرد، تعریف می‌کنند. ظرفیت‌های نظامی و اقتصادی یک بازیگر قدرت آن را مشخص می‌کند ((Walt, 1991: 215). اگر چه واقع‌گرایان ساختاری معتقدند قدرت مهمترین عامل در روابط بین‌الملل است. اما با این وجود رویکرد تمام

نواقع گریان به مقوله قدرت کاملاً یکسان نیز نیست. به طوری که واقع‌گرایی ساختاری به دو بخش واقع‌گرایی تهاجمی و تدافعی تقسیم می‌شوند. واقع‌گرایان تهاجمی معتقدند که دولت‌ها در پی قدرت برای دستیابی به امنیت از طریق سلطه و هژمونی هستند. در حالی که واقع‌گرایان تدافعی استدلال می‌کنند که ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل، دولت‌ها را تشویق می‌کند تا به دنبال حفظ امنیت باشند (Lobell, 2010: 6-9).

بر خلاف نواقع گریان تدافعی که استدلال می‌کنند کشورها تنها در پی کسب میزان مقتضی از قدرت هستند، نواقع‌گرایان تهاجمی بر این باورند که تأمین امنیت مستلزم کسب و بیشینه‌سازی قدرت تا حد امکان است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴ ب: ۱۹۸).

۴-۴. موازنه قوا به منزله وضعیتی غیرارادی

نواقع‌گرایان نیز جایگاهی محوری برای توازن قوا قائل شده‌اند. والتز نگاه تاریخی کلاسیک را رها کرده و نگرشی ساختاری به سیاست بین‌الملل برمی‌گزیند. وی ساختار نظام بین‌الملل را آنارشیک می‌داند و توزیع توانمندی‌ها میان واحدهای نظام را بستری مناسب برای تبیین آنچه در این عرصه می‌گذرد در نظر می‌گیرد. ساختار نظام بین‌الملل به صورتی که شرح داده شده منجر به اعاده توازن می‌شود (لیتل، ۱۳۸۹: ۲۱-۲۰).

در نواقع‌گرایی موازنه‌قوا برخلاف استدلال واقع‌گرایی کلاسیک، همواره به صورت ارادی و با هدف موازنه‌سازی اتخاذ نمی‌شود. بلکه غالباً موازنه قوا ناخواسته و ناخودآگاه در اثر و نتیجه قدرت‌طلبی کشورها برای تأمین امنیت و بقا حاصل می‌شود. وقتی یک کشور یا ائتلافی قدرت خود را افزایش می‌دهد ناخواسته امنیت دیگر کشورها را تهدید کرده و کاهش می‌دهد. کشورهای تهدید شده در واکنش تلاش می‌کنند قدرت خود را افزایش دهند. این شرایط نهایتاً به یک توازن قوا می‌انجامد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴ ب: ۱۹۳-۱۹۲).

والتز استدلال می‌کند که آیا موازنه قدرت اجتناب‌ناپذیر است؟ بدیهی است که خیر. ولی به خواست بقای دولت در وضعیت آنارشیک میان دولت‌ها بستگی دارد. پس موازنه قدرت در شکل فعلی آن تنها زمانی از بین خواهد رفت که خواست بقا یا وضعیت آنارشیک از میان برود. موازنه قدرت آن قدر که توسط رویدادها بر دولتمردان تحمیل می‌شود، توسط دولتمردان بر رویدادهای تحمیل نمی‌شود (والتز، ۱۳۹۸: ۲۹۹-۲۹۸).

توازن نه پیامد آگاهانه بلکه نتیجه ناخواسته تصمیمات انفرادی دولت‌ها برای اطمینان از بقای خود است. موازنه قوا پوشی درون سیستمی است که تعادل ثبات و دوام نظام را تضمین می‌کند (لیتل، ۱۳۸۹: ۲۳).

نواقح‌گرایی برخلاف واقع‌گرایی کلاسیک موازنه قوا را به صورت ساختاری تعریف و تلقی و در سطح نظام بین‌الملل می‌کند. موازنه قوا معلول نظام بین‌الملل خودیاری و ساختار آنارشیک آن است. به گونه‌ای که کشورهای امنیت طلب برای تأمین امنیت و بقا در نظام آنارشیک باید به اندازه کافی و مقتضی قدرتمند باشند. زیرا در نظام غیرمتمرکز که هیچ مرجع و اقتداری نیست که امنیت کشورها را تأمین و تضمین کند. بر همین اساس در نظام بین‌الملل خودیاری و آنارشیک افزایش بیش‌ازحد قدرت یک کشور به مثابه کاهش نسبی امنیت دیگر کشورها است. اگر کشوری دست به توسعه و تقویت قدرت برای تأمین امنیت خود بزند کشورهای دیگر احساس ناامنی می‌کنند. واکنش عقلانی و عملی آن‌ها افزایش نسبی قدرت خود به اندازه مقتضی است که برای تأمین امنیتشان کفایت کند. این کنش و واکنش ادامه می‌یابد تا اینکه نوعی تعادل و توازن بین قدرت‌های بزرگ برقرار گردد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۵: ۱۰۰).

اما عدم تحقق فرضیه موازنه سازی علیه هژمون ایالات متحده پس از جنگ سرد تمرکز برخی واقع‌گرایان ساختاری از موازنه قدرت را به موازنه تهدید سوق داد. استفان والت رویکرد خود به موازنه را با این نقد آغاز می‌کند که نظریه ساختاری موازنه قدرت وضعیت موجود سیاست بین‌الملل را که در آن از یک سو ایالات متحده قوی‌ترین دولت است و از دیگر سو، سایر دولت‌ها تمایل جدی به موازنه ندارند توضیح نمی‌دهد. لذا موازنه تهدید والت استدلال می‌کند که ائتلاف‌ها جهت موازنه در قبال تهدیدات شکل می‌گیرند تهدیداتی که می‌توانند از قدرت، مجاورت، قابلیت‌های تهاجمی و نیات توسعه طلبانه و تهاجمی سرچشمه بگیرند. تغییر در هر یک از این موارد دولت‌ها را به احتمال زیاد به احساس تهدید و اتخاذ اقدامات موازنه‌ای می‌کشاند (لیتل، ۱۳۸۹: ۳۲-۳۰).

نظریه موازنه تهدید پیشینی می‌کند که دولت‌ها در برابر تهدیدات اقدام به موازنه می‌کنند. تهدید نیز به نوبه خود از ترکیب سه متغیر کلیدی قدرت کل، جغرافیا و برداشت‌ها از اغراض تجاوزگرانه رقیب نشات می‌گیرند (بروکز و ولفورث، ۱۳۹۵: ۱۰۰).

۵. نظام بین‌الملل از منظر نسل سوم پارادایم واقع‌گرایی

مناظره درون اردوگاه واقع‌گرایی پس از سقوط نظم دوقطبی تأیید می‌کند که واقع‌گرایی ساختاری، حداقل در قالب ملاحظات نظری والتز، به سختی می‌تواند بستری برای نظریه‌های جدید واقع‌گرایی در حوزه روابط بین‌الملل را فراهم کند. پارادایم واقع‌گرایی به بحران پسا جنگ سرد خود با دو مفهوم واقع‌گرایی ساختاری مبسوط و واقع‌گرایی نئوکلاسیک پاسخ داد. اگرچه هر دو رویکرد نظریه ساختاری ایستای والتز را رد کرده‌اند، اما هر دو از تلاش‌های واقع‌گرایان تدافعی برای معرفی متغیرهای ساختاری جدید الهام گرفته‌اند. با این حال واقع‌گرایی نئوکلاسیک از ملاحظات نظری والتز بیشتر فاصله گرفتند. اردوگاه واقع‌گرایی نئوکلاسیک یک اردوگاه گسترده‌تر است. به طوری که مرز بین برخی مفاهیم نوواقع‌گرایی تدافعی مانند پژوهش چارلز گلیسر^۱ در مورد درک قدرت یا ایده استفان والت در مورد موازنه تهدید مرز باریکی با رویکرد واقع‌گرایان نئوکلاسیک دارند. (Wieclawski, 2017:200) واقع‌گرایی نئوکلاسیک برداشتی بدیع نسبت به واقع‌گرایی کلاسیک و ساختاری است. نسل سوم پارادایم واقع‌گرایی با نقد درون پارادایمی نسبت به نوواقع‌گرایی آغاز می‌شود از یک سو تلاش دارد نواقص و ضعف‌های فرانظری و نظری دو نسل متقدم پارادایم واقع‌گرایی را پوشش دهد و از سوی دیگر نیز متأثر از دیگر تئوری‌های روابط بین‌الملل از جمله سازه‌انگاری ساختاری ونت^۲ و به تبع آن شناسایی عوامل انگاره‌ای به عنوان متغیرهای مداخله‌گر در پی توسعه توان تبیینی واقع‌گرایی است.

واقع‌گرایی نئوکلاسیک تلفیقی از واقع‌گرایی و نوواقع‌گرایی است. این نظریه در واکنش به ضد تقلیل‌گرایی بیش‌ازپیش نوواقع‌گرایی ارائه شد. واقع‌گرایی نئوکلاسیک مفروضه‌های نوواقع‌گرایی را رد نمی‌کند بلکه درصدد اصلاح آن‌ها است. واقع‌گرایی نئوکلاسیک عناصر و مفروضه‌های واقع‌گرایی کلاسیک و نوواقع‌گرایی را درهم می‌آمیزد. به گونه‌ای که هر دودسته از متغیرهای سیستمیک و سطح واحد را ترکیب می‌کند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۰: ۲۷۷)

¹ Chares Glaser

² Wendt

اما واقع‌گرایی نئوکلاسیک ادامه مفروضات نظری مورگنتا و یک نظریه کلاسیک واقع‌گرایانه جدید احیا شده نیست. نوکلاسیک‌ها به برخی از ملاحظات واقع‌گرایی کلاسیک درباره قدرت و سیاست بازگشتند لذا از این نظر بازگشت آنها به مورگنتا بدیهی است. اما تأکید بر متغیرهای داخلی و نزدیکی بیشتر به مورگنتا تا والتز، به معنای رد سطح تحلیل ساختاری (سیستمی) نیست (Wiclawski, 2017: 205).

واقع‌گرایی نوکلاسیک با تأکید بر اثر متقابل نظام بین‌الملل و مسائل داخلی کشورها، در پی تبیین رفتار دولت‌ها در نظام بین‌الملل آنارشیک است. واقع‌گرایی کلاسیک با سطح تحلیل خرد از یک سو و محدودیت‌های نواقع‌گرایی در چهارچوب ساختار آنارشیک که بر عدم تأثیر عوامل داخلی از جمله نوع نظام سیاسی، ایدئولوژی و ادراکات رهبران، هویت کشورها و مسائل داخلی بر رفتار خارجی دولت‌ها تأکید دارد سبب شدند تا جریان فکری در درون پارادایم واقع‌گرایی با بازتعریف مفروضه‌ها و مفاهیم بنیادین پارادایم واقع‌گرایی، نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک را مفصل‌بندی نمایند. به تعبیری آنان تلاش دارند با حفظ شالوده اصلی واقع‌گرایی بین سطوح تحلیل فردی، ملی و بین‌المللی پیوند ایجاد نمایند.

۱-۵. جایگاه و کارکرد آنارشی حاکم بر نظام بین‌المللی

یکی از مفروضات اصلی نوکلاسیک‌ها مانند ساختارگرایان آنارشیک بودن نظام بین‌الملل است. اما آنان برخلاف والتز چندان خصوصیات این نظام را نمی‌پردازند. آنها آنارشی را متغیر علی نمی‌داند بلکه شرط تسهیل‌کننده قلمداد می‌کنند. خصوصیات سطح نظام و چهارچوبی که ایجاد می‌کنند کنش دولت‌ها را محدود می‌کنند اما فقط به شکل ایجاد تهدیدها و فرصت‌های خاص، این دولت‌ها یا به بیان دقیق‌تر رهبران دولت‌ها هستند که تصمیم می‌گیرند در شرایط خاص چه کنند (مشیرزاده، ۱۳۹۷: ۳۲).

واقع‌گرایان نوکلاسیک شکاف بین تصویر دوم و سوم را پر کرده و استدلال می‌کنند درحالی‌که نظام بین‌الملل فشارهای تعمیم‌پذیر خاصی را بر همه کشورها تحمیل می‌کند، رفتار سیاست خارجی تنها با لایه‌بندی متغیرهای سطح واحد قابل توضیح است. آنها اظهار می‌نمایند که اگرچه فشارهای نظام بین‌المللی مهم‌ترین علت رفتار کشورها است،

اما این مهم تنها از طریق تأثیر مداخله متغیرهای سطح واحد مانند برداشت نخبگان و شرایط سیاسی داخلی قابل ارزیابی است (Lobell et al, 2009: 141). واقع‌گرایی نوکلاسیک استدلال می‌کند که آنارشی بین‌المللی را نمی‌توان به‌سادگی درک کرد و این مسئولیت تصمیم‌گیرندگان است که گستره تهدید یا فرصت را در موقعیت‌های مختلف محاسبه کنند. درک و برداشت دولتمردان نقش مهمی در ایجاد رفتار دولت‌ها دارد. این بدان معناست که تأثیرات ساختارها از طریق ادراکات رهبران ملی اتفاق می‌افتد. آن‌ها اطلاعات را با توجه به پیشینه و درک تاریخی خود تجزیه و تحلیل می‌کنند، بنابراین، این یک عامل مداخله‌گر مهم است. (Dehghani firoozabadi, 2016:98).

واقع‌گرایان نوکلاسیک به نقش انگیزه‌های سیستمی توجه می‌کنند و اهمیت متغیرهای سیستمی در فعالیت‌های خارجی دولت‌ها را می‌پذیرند. بنابراین، واقع‌گرایی نوکلاسیک نه رویکردی کلاسیک است و نه صرفاً ساختاری. به طوری که عوامل تعیین‌کننده ساختاری به وسیله متغیرهای داخلی به عنوان تسمه انتقال داخلی درک می‌شوند. (Wieclawski, 2017:205-206) این در حالی است که والتز معتقد است ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل در طول زمان، تمایزات بین دولت‌های مختلف را از بین می‌برد و رفتار خارجی دولت‌ها را زیر فشارهای ساختاری یکسان می‌سازد (بیگدلی و خبیری، ۱۳۹۶: ۱۲-۱۱). اما واقع‌گرایی نوکلاسیک‌ها برخلاف رویکرد ساختارگرایانه و تحلیل نظام‌محور نواقعی‌گرایی در کنار متغیرهای سیستمی، نقش و کارکرد متغیرهای داخلی و عوامل انگاره‌ای همچون ایدئولوژی و ادراکات رهبران را نیز به‌مثابه متغیرهای مداخله‌گر لحاظ می‌کند.

شوئلر برخلاف باور ساختارگرایان استدلال می‌کند که به‌ندرت الزامات ساختاری رهبران را به‌سوی ترجیح یک سیاست بر سیاست دیگر سوق می‌دهد. در واقع هسته اصلی نظریه شوئلر به‌عنوان یک رئالیست نوکلاسیک آن است که فشارهای نظام‌مند برای تبدیل شدن به رفتار سیاست خارجی باید از صافی متغیرهای داخلی بگذرد (لیتل، ۱۳۸۹:

۳۸-۴۰)

واقع‌گرایان نوکلاسیک بر این باور هستند که متغیرهای سیستم بین‌المللی به اشکال مختلفی از سوی کشورها درک می‌شوند و چگونگی این نوع ادراکات تأثیر بسزایی بر

واکنش دولت‌ها دارد. ادراکات به‌وسیله تاریخ و فرهنگ برساخته می‌شوند و عوامل داخلی، تمایلات و خط‌مشی دولت‌ها از جمله مواردی هستند که بر فرآیند تصمیم‌گیری تأثیر می‌گذارند (Durani, 2015: 39).

به باور گیدتون رُز نیز عواملی همچون ساختار حکومت (بلوک‌بندی قدرت) و ادراکات نخبگان (رهبران) بسیار حائز اهمیت هستند. به‌طوری‌که اعتقادات و باورهای تصمیم‌سازان به‌شدت بر ارتباط قدرت نسبی و سیاست خارجی کشورها تأثیر می‌گذارد. این امر یکی از کلیدی‌ترین تمایزات واقع‌گرایان کلاسیک و نواقع‌گرایان بشمار می‌رود. (Rose, 1998: 152) فشارهای منتج از ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل و مسائل داخلی همواره به‌مثابه متغیرهای داخلی و خارجی حضور دارند اما در نهایت این فشارها در کنار عوامل انگاره‌ای، تصمیمات متفاوت و متعارضی را از سوی رهبران رقم می‌زد. از منظر نسل سوم پارادایم واقع‌گرایی برخلاف نواقع‌گرایی که معتقد است ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل رفتارهای یکسانی را به کشورها دیکته می‌کند اما آنارشی حاکم بر نظام بین‌الملل نقش تسهیل‌کننده و محدوده‌کننده رفتار کشورها را دارد و این متغیرهای سطح واحد هستند که به پاسخ دولت‌ها شکل می‌دهند.

مطالبات سیاست خارجی کشورها در وهله نخست از طریق موقعیت آن‌ها در نظام بین‌المللی و به‌ویژه امکانات و توانایی‌های مادی آن‌ها تعیین می‌شود و به این خاطر است که آن‌ها واقع‌گرا محسوب می‌شوند. با این وجود تأثیر چنین توانایی‌هایی بر سیاست خارجی غیرمستقیم و پیچیده است. برای اینکه فشارهای سیستماتیک باید از طریق متغیرهای مداخله‌گر ترجمه شوند (Lobell et al, 2009: 141).

اما باید توجه داشت که باورهای رهبران به شکلی مستقلاً بر سیاست خارجی دولت‌ها تأثیرگذار نیست. برداشت‌ها و ادراکات نخبگان کانالی است که متغیرهای ساختاری از طریق آن در قالب سیاست خارجی ترجمه می‌شوند (Taliaferro, 2000: 182). بر همین اساس واقع‌گرایان نوکلاسیک چهار محدودیت مهم واقع‌گرایی ساختاری را بر می‌شمرند: ۱- توانایی رهبران نسبت به درک صحیح محرک‌های سیستمی، ۲- عدم وجود وضوح در نظام بین‌الملل، ۳- مشکلات عقلانیت و ۴- دشواری بسیج منابع داخلی. (Ripsman et al, 2016: 20-19)

هرچند واقع‌گرایان نوکلاسیک بر اهمیت سیستم بین‌المللی تاکید دارند اما اهمیت سیستم را منوط به این می‌دانند که باید‌های سیستم‌های مقابل دولت‌ها به چه میزان واضح است (Lobell et al, 2009:141). نوکلاسیک‌ها بر این باورند که نظریه نظام محور واقع‌گرایی ساختاری والتز با محدودیت‌هایی مواجه است. نخست آنکه رهبران کشورها همیشه محرک‌های سیستمی را به درستی درک نمی‌کنند. به عبارتی درک آن از محرک‌های سیستمی می‌تواند تحت تأثیر ادراکات و باورهای آن‌ها قرار گیرد از همین رو کشورهای مختلف واکنش‌های متفاوتی را از خود نشان می‌دهند. دومین محدودیت واقع‌گرایی ساختاری این است که نظام بین‌الملل همیشه سیگنال‌های واضحی درخصوص تهدیدها و فرصت‌ها ارائه نمی‌کند. سومین محدودیت، فرض ضمنی واقع‌گرایی ساختاری نسبت به عقلانیت است. واقع‌گرایان نوکلاسیک متذکر می‌شوند که رهبران همیشه به محرک‌های سیستمی پاسخ منطقی نمی‌دهند. حتی اگر آنان تهدیدها و انگیزه‌های نظام بین‌الملل را به درستی درک کنند اما ممکن است به واسطه باورها و سوءبرداشت‌های به‌نوعی فرآیند تصمیم‌گیری غیرعقلانی یا نامطلوبی را دنبال نمایند. چهارم اینکه، واقع‌گرایی ساختاری چنین فرض می‌کند که کشورها به لحاظ کارکردی مشابه یکدیگر هستند، به این معنا که همه آنان وظایف اصلی یکسانی دارند و به‌مثابه بازیگرانی منطقی عمل می‌کنند که به شکل انعطاف‌پذیری به فشارهای سیستمی پاسخ می‌دهند. اما چنین مفروضاتی این واقعیت را نادیده می‌گیرند که به دلیل شرایط سیاسی/اقتصادی داخلی، دولت‌ها همیشه نمی‌توانند منابع داخلی مورد نیاز را برای پاسخی کارآمد به الزامات سیستمی استخراج یا بسیج نمایند (Ripsman et al, 2016:20-25).

۲-۵. ماهیت و گونه‌های واحدهای نظام بین‌الملل

نسل سوم پارادایم واقع‌گرایی مانند دو نسل اول و دوم دولت‌محور محسوب می‌شود. این بدان معنا است که دولت‌ها واحدهای اصلی تشکیل‌دهنده نظام بین‌الملل بشمار می‌روند. باین حال اگرچه نوکلاسیک‌ها دولت‌ها را بازیگران اصلی روابط بین‌الملل قلمداد می‌نمایند اما آن‌ها برخلاف واقع‌گرایی کلاسیک و خصوصاً نواقع‌گرایی والتز دولت‌ها را به‌مثابه واحدهایی یکپارچه عاقل تعریف نمی‌نمایند.

واقع‌گرایی نوکلاسیک مفهومی بالا به پایین از دولت ارائه می‌دهد، به این معنی که نیروهای سیستمی در نهایت رفتار بیرونی را هدایت می‌کنند. برای این منظور دولت‌ها را به‌عنوان مجری امنیت ملی، متشکل از رئیس دولت، وزرا و مقامات مسئول سیاست‌گذاری امنیت خارجی می‌داند. این مجری در نقطه اتصال دولت و نظام بین‌الملل قرار دارد. با این وجود، درحالی‌که قوه مجریه به‌طور بالقوه مستقل از جامعه محسوب می‌شود، در بسیاری از مسائل سیاسی اغلب مجبور است تا با بازیگران داخلی (مانند قوه مقننه، احزاب سیاسی، بخش‌های اقتصادی، طبقات یا عموم مردم به‌عنوان یک کل) چانه‌زنی نماید تا یک سیاست را اتخاذ نماید و برای اجرای سیاست منابع مورد نظر را بسیج نماید (Lobell et al, 2009: 23-24).

از منظر نوکلاسیک‌ها توانمندی‌های ملی به شکلی مستقیم به رفتار دولت ترجمه نمی‌شود و باید به قدرت دولت که با قدرت ملی متفاوت است توجه داشت. قدرت دولت مهم‌تر از قدرت ملی است زیرا بخشی از قدرت ملی را تشکیل می‌دهد که حکومت می‌تواند از آن برای رسیدن به اهداف خود استفاده کند (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۱۳۱-۱۲۹). واقع‌گرایی نوکلاسیک برخلاف لیبرالیسم و مارکسیسم، دولت‌ها را صرفاً به‌عنوان تجمیع خواسته‌های گروه‌های مختلف منافع اجتماعی یا طبقات اقتصادی نمی‌بیند. بلکه رهبران منافع ملی را تعریف می‌نمایند و سیاست خارجی را بر اساس ارزیابی خود از قدرت نسبی به‌پیش می‌برند. اما اهداف دولت‌ها در حوزه سیاست خارجی همواره تابع محدودیت‌های داخلی است. این بدان معنا است که درون کشورها بازیگران فرعی نیز وجود دارند که باعث می‌شود تعریف منافع ملی خالی از بحث و جدل نباشد. این روند سبب می‌شود موضوعاتی همچون ارزیابی تهدید، تعدیل استراتژیک و اجرای سیاست به امر ذاتاً دشواری بدل شود و ممکن است مستلزم چانه‌زنی رهبری دولت با سایر نخبگان جامعه باشد. به باور نوکلاسیک‌ها دولت‌ها لزوماً مترادف با ملت‌ها محسوب نمی‌شوند. واقع‌گرایی نوکلاسیک دولت را با آنچه استفان کراسنر^۱ حاکمیت حقوقی بین‌المللی یا حاکمیت وستفالیایی می‌نامد یکی نمی‌داند. واقع‌گرایی نوکلاسیک بر تمایزات صریح بین دولت و جامعه تأکید دارد که توسط واقع‌گرایان کلاسیک آلمانی مانند وبر^۲، اتو هینتزه^۱

^۱ Stephen krasner

^۲ Weber

و لئوپولد فون رانکه^۲ ایجاد شده و بعدها همتایان انگلیسی-آمریکایی آن‌ها از آنان الهام گرفتند (Lobell et al, 2009: 25-27).

با این حال واقع‌گرایی نوکلاسیک مانند کلاسیک، دولت را به‌مثابه نهادهای سیاسی-نظامی مرکزی و مقامات ارشد دولت را کاملاً مستقل از جامعه نمی‌داند. با این تفاوت که نوکلاسیک‌ها با تأکید بر محدودیت‌های مربوط به آزادی عمل دولت‌ها در زمینه‌های مختلف ملی، معتقدند این روند ممکن است توانایی آن‌ها را برای پاسخ‌گویی به تحولات موازنه‌قوا تضعیف نماید. واقع‌گرایان نوکلاسیک، واکنش دولت‌ها را محصول هماهنگی دولت-جامعه و حتی گاهی نیز برآیند کشمکش‌ها و مبارزات داخلی می‌دانند. میزان آزادی عمل دولت در برابر جامعه در طول زمان و در بین کشورهای مختلف متفاوت است. بسیج لازم برای در پیش گرفتن سیاست‌های توسعه‌طلبانه به‌طور خاص برای دولت‌های دموکراتیک دشوارتر است و در مقابل به باور شوئلر آنچه به دولتی چون آلمان نازی در بسیج در جهت کسب هژمونی کمک کرد ایدئولوژی حاکم بر رژیم سیاسی آن یعنی فاشیسم بود (مشیرزاده: ۱۳۹۷: ۴۰-۳۹).

واقع‌گرایی نوکلاسیک برخلاف فرضیه نواقع‌گرایی والتز که معتقد است دولت‌ها بازیگرانی یکپارچه و عاقلی هستند بر این باور است که بسیاری از دولت‌ها یا رژیم‌ها لزوماً به‌عنوان بازیگران یکپارچه و عاقل عمل نمی‌نمایند. اجماع یا اختلاف نظر نخبگان در مورد ماهیت و میزان تهدیدات خارجی، شکاف‌های سیاسی داخلی، میزان انسجام اجتماعی و همچنین آسیب‌پذیری رژیم در برابر رویکرد خشونت‌آمیز جامعه، عوامل انگاره‌ای از جمله ادراکات و تصورات رهبران جملگی سبب می‌شوند تا توانایی دولت در پاسخگویی به فشارهای سیستمی با چالش مواجه شوند. در قالب واقع‌گرایی نوکلاسیک ماهیت روابط دولت و جامعه می‌تواند تأثیر بسزایی بر رفتار استراتژیک دولت‌ها داشته باشد. در واقع، همان‌طور که شوئلر نیز استدلال می‌کند، پاسخ ناکارآمد و اتخاذ رویکردی غلط در حوزه سیاست خارجی می‌تواند به این علت باشد که ترجیحات رهبران بیش از آنکه نگران مسائل خارجی باشد دغدغه‌مند و متأثر از مسائل داخلی است. از منظر شوئلر میزان اجماع یا چندپارگی در سطح نخبگان و جامعه

¹ Otto Hintze

² Leopold von Ranke

می‌تواند رفتار خارجی دولت‌ها را مشروط می‌نماید. به‌عنوان مثال، سطح اجماع و انسجام نخبگان در مورد ماهیت و میزان تهدیدات خارجی و پاسخ استراتژیک مناسب به آن‌ها تأثیر می‌گذارد. سطح انسجام اجتماعی نشان‌دهنده میزان یکپارچگی سیاسی و اجتماعی است. در نهایت، آسیب‌پذیری رژیم و توانایی دولت برای مقاومت در برابر رقبای داخلی از جمله احزاب مخالف و گروه‌های ذی‌نفوذ، به جهت بسیج جامعه و منابع لازم در راستای اتخاذ رویکردی مناسب و به‌موقع تأثیر می‌گذارد. به باور شوئلر دولت‌هایی که با سطوح بالای از پراکندگی و تقسیم‌بندی میان نخبگان و بازیگران اجتماعی مواجه هستند، مستعد رفتارهای خارجی نامناسب هستند (Schweller, 2006: 10-13).

در چهارچوب واقع‌گرایان ساختاری، کشورها به‌عنوان بازیگرانی عاقل و یکپارچه همواره مجبور هستند سیاست خارجی انتخاب نمایند که مناسب‌ترین واکنش به شرایط سیستمی باشد. از این رو مسائلی از جمله سیاست داخلی و عوامل انگاره‌ای از جمله ایدئولوژی و تصورات رهبران با توجه به الزامات سیستمی در محیط آنارشیکی نقش مهمی در تعیین خط‌مشی کشورها ایفا نمی‌نمایند و کشورها با رژیم‌ها، ایدئولوژی‌ها و نهادهای سیاسی متفاوت در مواجهه با تهدیدات و فرصت‌های خارجی مشابه، رفتاری یکسان دارند. در مقابل واقع‌گرایان نوکلاسیک متذکر می‌شوند که رهبران همیشه به محرک‌های سیستمی پاسخ عقلانی نمی‌دهند. حتی اگر آنان تهدیدها و انگیزه‌های نظام بین‌الملل را به‌درستی درک کنند با این حال ممکن است به‌واسطه باورها، سوءبرداشت‌ها و موانع داخلی به‌نوعی فرآیند تصمیم‌گیری غیرعقلانی یا نامطلوبی را دنبال نمایند.

(Ripsman et al, 2016: 19-25)

۳-۵. مفهوم قدرت و واقع‌گرایان نوکلاسیک

توجه واقع‌گرایی نوکلاسیک بیش از هر چیز به قدرت است و قدرت را نیز مانند نواقع‌گرایی بر اساس توانمندی تعریف می‌کند. با این حال واقع‌گرایان نوکلاسیک در تعریف قدرت تلفیقی از واقع‌گرایی کلاسیک و ساختاری را مدنظر قرار داده‌اند. قدرت دارای دو بعد سخت افزاری و نرم افزاری و مادی و ادراکی است. این در حالی است که سایر گرایش‌های واقع‌گرایی کمتر به ابعاد نرم افزاری و ادراکی توجه می‌کنند. بعد غیر مادی قدرت با ایده‌ها و مشروعیت مرتبط است. اینجاست که اهمیت متغیر ادراکی برجسته می‌شود. از منظر واقع‌گرایی نوکلاسیک متغیر ادراکی مستقل از متغیرهای مادی

نیست بلکه متغیر درون‌زاد و برخاسته از قدرت مادی است (سلیمی و ابراهیمی، ۱۳۹۳: ۲۸-۳۰) از سوی دیگر واقع‌گرایان نئوکلاسیک این مفروضه واقع‌گرایان ساختاری را که معتقد است امنیت تنها هدف دولت‌ها در نظام آنارشیک بین‌الملل می‌دانند رد می‌کنند و در مقابل بر این باورند که دولت‌ها تلاش می‌نمایند تا با افزایش قدرت خود، نظام بین‌الملل را به سمت اهداف و ترجیحات خود هدایت کنند. بر همین اساس دولت‌هایی که از قدرت بیشتری برخوردار هستند سیاست خارجی بلندپروازانه‌تری دنبال می‌کنند. (Rose, 1998: 152) از منظر واقع‌گرایان نئوکلاسیک همان‌گونه که شوئلر و ولفورث^۱ نیز استدلال می‌کنند قدرت صرفاً هدف و وسیله نیست. هم وسیله است و هم هدف. (Schweller & Wohlforth, 2000: 174-175) واقع‌گرایی نئوکلاسیک برخلاف واقع‌گرایان کلاسیک و ساختاری بیش از آنکه در مورد انگیزه رفتار دولت‌ها برای امنیت جویی یا قدرت طلبی تاکید کنند بر نفوذ طلبی تاکید دارند. امنیت تنها یکی از عناصری است که در تعریف دولتمردان از منافع جای می‌گیرد و تنها عامل نیست. نظام آنارشیک بین‌الملل دولت‌ها را به رقابت بر می‌انگیزد و بر این اساس دولت‌ها می‌کوشند به حداکثر نفوذ نائل آیند. در نتیجه آنها تا می‌توانند دامنه نفوذ خود را گسترش می‌دهند. شدت نفوذ طلبی با میزان قدرت نسبی پیوند مستقیم دارد، یعنی هر چه دولت‌ها قدرتمندتر باشند به دنبال نفوذ بیشتری هستند و برعکس. در بلند مدت میزان قدرت مادی نسبی که در اختیار یک کشور است گستره بلندپروازی آن را تعیین می‌کند (مشیرزاده، ۱۳۹۷: ۳۲).

۴-۵. موازنه‌قوا در چهارچوب واقع‌گرایی نئوکلاسیک

نئوکلاسیک‌ها با محور قرار دادن بحث موازنه قدرت به نقد واقع‌گرایی ساختاری پرداخته و تلاش کرده‌اند تا قرائت متفاوتی از این مفهوم ارائه دهند. نئوکلاسیک‌ها معتقدند مشکل نظریه والتز و به‌طور کلی واقع‌گرایی این است که نتایج نظام‌مند مانند تکرار موازنه قدرت و نبود سیستم‌های هژمونیک پایدار در طول تاریخ را تبیین می‌کند و توضیح نمی‌دهد که چرا و چه زمانی دولت‌ها از میان انواع مختلف استراتژی‌ها موازنه‌گرایانه یکی را برمی‌گزینند (لیتل، ۱۳۸۹: ۳۶-۳۷).

¹ Wohlforth

به تعبیری نوکلاسیک‌ها با فاصله گرفتن از رویکرد جبرگرایانه نواقع‌گرایان نسبت به موازنه قوا به‌مثابه امری غیرارادی، تلاش دارند به جای تاکید بر گزاره بازتولید چرخه تکرار موازنه‌سازی والتز، ماهیت و چرایی واکنش‌های خاص دولت‌ها نسبت به موازنه سازی را تبیین نمایند.

رویکرد والتز در خصوص موازنه قوا دو فرضیه اصلی را در برمی‌گیرد: ۱- همواره در سیستم‌های بین‌المللی موازنه قدرت شکل می‌گیرد ۲- دولت‌ها دست به تقلید از شیوه‌های دیگر دولت‌های موفق می‌زنند (Lobell et al, 2009: 302-303).

والتز معتقد است دولت‌ها همواره در برابر دولتی که رو به رشد است و امکان برتری یافتن دارد دست به موازنه می‌زنند، اما شوئلر یادآور می‌شود که در طول تاریخ دولت‌ها حتی برخلاف منافعشان دست به موازنه نزده‌اند. مثلاً در دهه ۱۹۳۰ علیه آلمان هیتلری موازنه برقرار نشد (مشیرزاده: ۱۳۹۷: ۳۸).

لذا نوکلاسیک‌ها برخلاف والتز معتقدند که معمولاً به‌ندرت الزامات ساختاری رهبران را به سمت انتخاب یک سیاست سوق می‌دهد. البته از منظر شوئلر این بدان معنا نیست که آن‌ها به الزامات ساختاری ناآگاه‌اند، بلکه برعکس، دولت‌ها به تهدیدات و فرصت‌ها به شیوه‌ای که ملاحظات نخبگان از شرایط داخلی و خارجی در آن لحاظ شود واکنش نشان می‌دهند (لیتل، ۱۳۸۹: ۴۰-۳۹).

دولت‌ها عموماً در برابر تهدیدات دست به ایجاد توازن می‌زنند، مگر اینکه با محدودیت‌های مرتبط با نظام بین‌الملل یا موقعیت خود در آن مواجه باشند. از منظر واقع‌گرایان نوکلاسیک چگونگی واکنش یک دولت به تهدیدات خارجی توسط تعامل بین محیط خارجی و محدودیت‌های سطح واحد تعیین می‌شود. واقع‌گرایان نوکلاسیک معتقدند اتخاذ استراتژی‌های موازنه ساز به موقع و کارآمد برای دولت‌ها امر دشوار است و احتمالاً در سیاست بین‌الملل پدیده‌ای متفاوت از آنچه که تئوری موازنه قدرت یا تئوری موازنه تهدید پیش‌بینی می‌کنند، وجود دارد. این در حالی است که تئوری‌های موازنه قوا و موازنه تهدید بر این مفروضه استوار هستند که دولت‌ها می‌توانند به‌سادگی منابع مادی و انسانی خود را در پاسخ به تهدیدها و فرصت‌های بین‌المللی بسیج کنند. (Ripsman et al, 2016: 146) در مقابل اما واقع‌گرایی نوکلاسیک‌ها چنین استدلال

می‌کند که متغیرهای داخلی می‌توانند قابلیت‌های دولت‌ها را در پاسخ به الزامات سیستمی محدود نمایند. عوامل متفاوتی در انتخاب کشورها در حوزه موازنه دخالت دارند. این عوامل عبارت‌اند از: اجماع و انسجام نخبگان، آسیب‌پذیری نظام سیاسی، دولت و یا رژیم سیاسی. عوامل مذکور نشان‌دهنده چرایی تنوع دولت‌ها در پاسخگویی به تهدیدات در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت از یکدیگر هستند (Lobell et al, 2009: 195-196).

ادراک نخبگان و اجماع در مورد ماهیت و بزرگی تهدید خارجی، صرفاً پیش شرطی برای دولت‌ها در جهت اتخاذ استراتژی‌های متوازن کننده به موقع است. دومین سهم واقع‌گرایی نوکلاسیک در بحث موازنه سازی به سیاست استخراج و بسیج منابع داخلی مربوط می‌شود. واقع‌گرایان نوکلاسیک بر این باورند در صورت وجود شرایط لازم دولت‌ها همواره ایجاد توازن را به کسری موازنه و همچنین موازنه سازی درون‌گرا را به موازنه سازی برون‌گرا ترجیح می‌دهند. (Ripsman et al, 2016: 144-146).

زیرا در مدل موازنه‌سازی برون‌گرا مسئله اقدام جمعی در کنار چالش‌های برخاسته از برقراری هماهنگی مزید بر علت شده و دولت‌ها را از هرگونه مساعی جمعی معطوف به همکاری باز می‌دارند. هر موازنه‌گر احتمالی بازیگر منفعت‌طلبی است که به حداقل رساندن هزینه‌ها و مخاطرات و به حداکثر رساندن میزان تحقق سایر ترجیحاتش را از مسیر راهبرد اتحاد دنبال می‌کند. دولت‌ها حتی در مواقعی که در مورد نیاز به موازنه قوا به اتفاق نظر می‌رسند در مورد چگونگی رهبری کار و تقسیم مسئولیت‌ها و بار هزینه‌ها و اتخاذ راهبردهای اجرایی اغلب دچار اختلاف نظر می‌شوند (بروکرز و ولفورث، ۱۳۹۵: ۶۶). اما اگرچه همواره اولویت دولت‌ها در یک نظام آنارشیک مبتنی بر خودیاری، موازنه‌سازی درون‌گرا را بر برون‌گرا مقدم می‌داند اما موازنه سازی درون‌گرا مستلزم فراهم بودن شرایط است. لذا واقع‌گرایی نوکلاسیک کشورها را بر اساس موازنه‌سازی درون‌گرا به چهار دسته تقسیم می‌نماید:

-دولت‌هایی که از ظرفیت بسیج و جذب منابع بالایی برخوردار هستند و آسیب‌پذیری بالایی نیز دارند عملکرد دولت‌های موفق در زمینه‌های مختلف فناوری، نظامی و... را الگوی خود قرار خواهند داد.

- دولت‌هایی که از ظرفیت بسیج و جذب منابع پایینی برخوردار هستند اما از آسیب‌پذیری بالایی نیز برخوردارند طی کوتاه‌مدت در الگوبرداری از کشورهای موفق با دشواری‌های زیادی روبرو هستند.

- دولت‌هایی که از ظرفیت بسیج و جذب منابع پایینی برخوردار هستند و از آسیب‌پذیری خارجی اندکی نیز برخوردارند، اساساً به سمت تقلید یا ابتکار نخواهند رفت.

- دولت‌هایی که از ظرفیت بسیج و جذب منابع بالایی برخوردار هستند و در مقابل آسیب‌پذیری خارجی اندکی نیز برخوردارند، از این مزیت برخوردارند که می‌توانند امنیت خود را درازمدت ارتقا دهند (Lobell et al, 2009: 196-197).

۱۹۳



مقایسه رویکرد سه
نسل پارادایم
واقع‌گرایی نسبت به
نظام بین‌الملل

نوکلاریسم‌ها از یک سو رویکرد واقع‌گرایی کلاسیک نسبت به موازنه قوا را نقد می‌کنند که معتقد است منطق توازن قوا باعث می‌شود دولت‌ها در برابر بازیگرانی که درصدد برهم زدن موازنه قوا هستند، توازن و تعادل برقرار کنند. از سوی دیگر نیز موازنه قوا را در چهارچوب نواقح‌گرایی به‌مثابه امری ناخودآگاه و غیرارادی نفی می‌نمایند. شوئلر با تعریف موازنه قوا به‌مثابه قانونی طبیعی در سیاست بین‌الملل مخالف است و تأکید می‌نماید که دولت‌ها تحت تأثیر متغیرهای سطح واحد در مورد موازنه سازی یا عدم آن تصمیم گیرند. به همین نحو واقع‌گرایان نوکلاریسم موازنه سازی را در سه حالت ممکن شامل موازنه بیش‌ازحد، موازنه متناسب و کسری موازنه متصور می‌شود. کسری موازنه طی شرایطی رخ می‌دهد که دولت‌ها یا اقدام به موازنه نمی‌کنند یا آن را به صورت کامل انجام نمی‌دهند.

بر همین اساس از منظر شوئلر در طول تاریخ روابط بین‌الملل اکثر کشورها نتوانستند درک درستی از تهدیدات موجود داشته باشند و یا موازنه سازی آن‌ها نامناسب بوده است. نوکلاریسم‌ها این رفتار را به‌مثابه کسری موازنه معرفی می‌کنند که در مقابل اصل بنیادین واقع‌گرایی ساختاری قرار می‌گیرد که معتقد است دولت‌ها همواره با موازنه‌سازی درون‌گرا یا برون‌گرا در مقابل تجمیع خطرناک قدرت واکنش نشان می‌دهند (لیتل، ۱۳۸۹: ۳۸-۳۹).

نتیجه‌گیری

پارادایم واقع‌گرایی به‌مثابه یکی از تئوری‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل متشکل از گرایش‌های تئوریک متعددی است که هر یک در عین حفظ اصول بنیادین مکتب واقع‌گرایی از جمله دولت محوری، قدرت محوری، اصل آنارشی و موازنه قوا، دارای تفاوت‌های فراتر و نظری قابل‌تأملی با یکدیگر هستند. سه نسل پارادایم واقع‌گرایی شامل واقع‌گرایی کلاسیک، نواقع‌گرایی و واقع‌گرایی نوکلاسیک مفروضه‌ها و گزاره‌های منتج از آرای نظریه‌پردازانی را در برمی‌گیرند که هر یک تلاش داشتند نظام بین‌الملل را به‌مثابه یکی از مفاهیم بنیادی پارادایم واقع‌گرایی تبیین نمایند. نظریه‌پردازان برجسته نسل اول یا به عبارتی واقع‌گرایان کلاسیک همچون مورگنتا با سطح تحلیلی خرد ماهیت قدرت‌طلبی دولت‌ها را در ذات شرور انسان جستجو می‌کردند. والتز نیز به‌عنوان پدر نسل دوم واقع‌گرایی تلاش داشت با رویکردی ساختارگرایانه، واقع‌گرایی را به‌مثابه یک نظریه علمی عرضه نماید و تصویر سوم را در قالب سطح تحلیلی کلان به‌منصه ظهور رساند. در این بین اما واقع‌گرایی نوکلاسیک به‌مثابه تحولی نظری و فراتر در پارادایم واقع‌گرایی رویکردی متمایز از دو نسل اول و دوم اتخاذ کرد. واقع‌گرایی نوکلاسیک در پی آن است تا به‌مثابه نسل سوم پارادایم واقع‌گرایی خلأها و ضعف‌های نظری مکتب واقع‌گرایی را پوشش دهد. از همین رو طی پژوهش حاضر تلاش شد در عین برجسته‌سازی تمایزات نظری واقع‌گرایی کلاسیک، ساختاری و نوکلاسیک در قالب مقایسه رویکرد سه نسل پارادایم واقع‌گرایی در خصوص چهار مفهوم بنیادین واقع‌گرایی شامل آنارشی، دولت، قدرت، موازنه قوا توان تبیینی واقع‌گرایی نوکلاسیک را نیز در برابر دو نسل متقدم مورد بررسی قرار دهیم. برخلاف واقع‌گرایی کلاسیک که ماهیت آنارشی حاکم بر نظام بین‌الملل را به قدرت‌طلبی و ذات بشر تقلیل می‌دهد و واقع‌گرایی ساختاری که با رویکردی جبرگرایانه و نگرشی یکسان به کشورها رفتار دولت‌ها را صرفاً برآیند ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل تصور می‌کند، واقع‌گرایی نوکلاسیک آنارشی را به‌مثابه متغیر علی نمی‌پذیرد به‌طوری که به باور نوکلاسیک‌ها آنارشی نقش تسهیل‌کننده و محدودده‌کننده رفتار دولت‌ها را در نظام بین‌الملل ایفا می‌نماید. از منظر واقع‌گرایان نوکلاسیک دولت‌ها زمانی به فشارهای سیستمیک پاسخ

می‌دهند که از فیلترهای سطح واحد عبور کرده باشند. به عبارتی واقع‌گرایان با به رسمیت شناختن مسائل داخلی و تأثیر آن بر رفتار خارجی دولت‌ها جایگاه و نقش واقعی‌تری از آنارشی را به تصویر می‌کشند به طوری که آنارشی تعیین‌کننده نهایی رفتار دولت‌ها نیست بلکه این چگونگی درک و برداشت محرک‌های سیستمی از سوی دولت‌ها است که به رفتار آن‌ها شکل می‌دهد.

دولت‌محوری یکی از اصول بنیادین پارادایم واقع‌گرایی است که طیف‌های مختلف واقع‌گرایان جملگی نسبت به این اصل متفق‌القول هستند. نسل اول و دوم واقع‌گرایی دولت‌ها را به‌مثابه بازیگرانی یکپارچه و عاقل تصور می‌کنند که مبتنی بر محاسبه هزینه-فایده رفتار می‌کنند. این در حالی است که واقع‌گرایی نوکلاسیک با شناسایی واقعیت انکارناپذیر ماهیت متکثر و گونه‌های متنوع دولت‌ها و نظام‌های سیاسی مفروضه دولت به‌مثابه بازیگری یکپارچه و عاقل را به چالش می‌کشد. به طوری که از منظر نوکلاسیک‌ها دولت لزوماً مترادف با ملت محسوب نمی‌شود و بنا بر ماهیت نظام سیاسی حاکم بر هر کشوری آزادی عمل دولت در خصوص اتخاذ تصمیمات حوزه سیاست خارجی متفاوت است و سیاست خارجی نیز برآیند کشمکش و تعاملات دولت با گروه‌های داخلی اعم از قوه مقننه، جامعه و نخبگان است و یا تحت تأثیر فشار احزاب رقیب و گروه‌های ذی‌نفوذ قرار دارد. از این‌رو رابطه دولت و جامعه نه تنها نقش مهمی در چگونگی واکنش دولت‌ها به فشارهای سیستمی دارد بلکه این امر تعیین‌کننده اهداف حوزه سیاست خارجی نیز است. از سوی دیگر نوکلاسیک‌ها چنین استدلال می‌کنند که دولت‌ها همواره رویکردی عقلانی مبتنی بر محاسبه هزینه-فایده اتخاذ نمی‌نمایند. واقع‌گرایان نوکلاسیک با تأکید بر متغیرهای سطح واحد و همچنین عوامل انگاره‌ای همچون ایدئولوژی و ادراکات رهبران بر این باورند که سوءبرداشت‌ها، تصورات ذهنی رهبران و موانع داخلی در نهایت می‌تواند باعث شود تا دولت به‌واسطه محاسبات اشتباه در قامت یک بازیگر عاقل ظاهر نشوند.

قدرت نیز یکی از مهم‌ترین و چالش‌برانگیزترین مفاهیم پارادایم واقع‌گرایی است که در عین اینکه برای هر سه نسل از اهمیت بالایی برخوردار است اما نوع رویکرد هر یک نسبت به ماهیت و کارکرد آن متمایز از دیگری است. واقع‌گرایی کلاسیک قدرت و

بیشینه‌سازی آن را به‌عنوان هدف اصلی دولت‌ها در نظام بین‌الملل معرفی می‌کند که نه تنها دارای ابعاد مادی است بلکه به باور مورگنتا دارای بعد غیرمادی قابل توجهی نیز است. در مقابل اما واقع‌گرایی ساختاری والتز با رویکردی کاملاً مادی‌گرایانه، قدرت را نه به‌عنوان هدف بلکه به‌مثابه ابزاری برای حفظ بقا در نظام آنارشیک می‌داند. با این حال اگرچه طیف‌های مختلف نواقع‌گرایان نسبت به میزان کسب قدرت دارای اختلاف نظر هستند اما واقع‌گرایان ساختاری شامل تدافعی و تهاجمی بر بعد مادی قدرت باور دارند و آن را به‌عنوان ابزار حفظ بقا می‌پندارند. در مقابل واقع‌گرایی نوکلاسیک با درک تحول در ماهیت قدرت و تلفیق بعد مادی و ادراکی قدرت برخلاف واقع‌گرایان کلاسیک و ساختاری بیش از آنکه در مورد نوع ماهیت و رویکرد دولت‌ها به مقوله قدرت (قدرت به‌مثابه هدف یا وسیله) بحث کند بر نفوذ طلبی تأکید می‌نماید. چنانکه از منظر واقع‌گرایان نوکلاسیک کسب امنیت تنها یکی از عناصر منافع دولت‌ها است و دولت‌ها تلاش دارند با بیشینه‌سازی قدرت نفوذ خود را توسعه دهند. به تعبیری از منظر نوکلاسیک‌ها قدرت هم جنبه ابزاری دارد و هم هدف محسوب می‌شود. به‌طوری‌که میزان تمایل دولت‌ها به نفوذ طلبی یا امنیت طلبی با میزان قدرت آن‌ها پیوند خورده است. به عبارتی هر چه دولت‌ها قدرتمندتر باشند در پی افزایش نفوذ خود هستند و بالعکس. واقع‌گرایان نوکلاسیک با رویکردی بدیع به‌واسطه بهره‌گیری از متغیر زمان معتقدند میزان قدرتی که در بلند مدت در اختیار دولت‌ها وجود دارد میزان نفوذ طلبی آن‌ها را تعیین می‌کند.

واقع‌گرایی نوکلاسیک با بازتعریف موازنه قوا رهیافت متمایزی نسبت به اصلی‌ترین مفهوم پارادایم واقع‌گرایی ارائه نمایند. واقع‌گرایی کلاسیک با رویکردی طبیعت‌گرایانه موازنه قوا را راهبردی ضروری و اجتناب‌ناپذیر در حوزه سیاست خارجی تلقی می‌نمایند. واقع‌گرایی ساختاری نیز بر مبنای جبرگرایی موازنه قدرت را امری غیرارادی و ناخودآگاه می‌خواند که به‌واسطه تقلید کشورها از یکدیگر در جهت موازنه‌سازی به‌صورت مکرر تکرار می‌گردد. اما واقع‌گرایی نوکلاسیک با رد موازنه قوا به‌مثابه یک رویکرد طبیعی یا غیرارادی، به دنبال تبیین ماهیت چرایی اتخاذ یک استراتژی خاص از میان انبوهی از استراتژی‌ها در جهت حفظ یا ایجاد موازنه قوا است. به عبارتی

واقع‌گرایی نوکلاسیک با نقد رویکرد واقع‌گرایی ساختاری نسبت به موازنه قوا به‌مثابه یک چرخه تکرارشونده در نظام بین‌الملل آنارشیک، معتقد است موازنه‌سازی دولت‌ها در قالب اتخاذ استراتژی‌های متفاوت تحت تأثیر عوامل داخلی قرار که لزوماً به ایجاد توازن نمی‌انجامد و حتی می‌تواند به کسری موازنه ختم شود. نوکلاسیک‌ها بر اساس واقعیت‌های عینی حاکم بر رفتار خارجی دولت‌ها ضمن رد فرضیه کلیدی تئوری‌های موازنه قوا و موازنه تهدید که معتقدند دولت‌ها همواره می‌توانند منابع مادی و انسانی خود را در پاسخ به تهدیدات بین‌المللی بسیج کنند چنین استدلال می‌کنند که متغیرهای سطح واحد شامل اجماع نخبگان، آسیب‌پذیری دولت یا رژیم سیاسی و انسجام نخبگان می‌توانند قابلیت‌های دولت‌ها را در پاسخ به الزامات سیستمی محدود نمایند و منجر به کسری موازنه شوند. در مقابل نیز در صورت فراهم بودن شرایط لازم دولت‌ها همواره به سمت موازنه‌سازی به‌موقع میل می‌نمایند و موازنه‌سازی درون‌گرا به برون‌گرا ترجیح می‌دهند. با این حال نوکلاسیک‌ها در زمینه موازنه‌سازی درون‌گرا دولت‌ها به چهار دسته تقسیم‌بندی می‌کنند که این رویکرد تبیین جامع و دقیق‌تری را نسبت به شکل‌گیری موازنه قوا در نظام بین‌الملل منعکس می‌نماید.

فقدان توجه واقع‌گرایی کلاسیک به متغیرهای سطح نظام به‌مثابه رهیافتی طبیعت‌گرایانه و همچنین عدم باور واقع‌گرایان ساختاری به نقش و کارکرد متغیرهای سطح واحد و عوامل انگاره‌ای به‌واسطه اتخاذ رویکردی مادی‌گرایانه، جملگی سرمنشأ ضعف‌های نظری نسل اول و دوم پارادایم واقع‌گرایی به‌شمار می‌روند که باعث شده نسل اول و دوم پارادایم واقع‌گرایی از برخی واقعیت‌های حاکم بر نظام بین‌المللی غافل شوند و به تبع ارائه تبیینی جامع و دقیق را از سوی واقع‌گرایی کلاسیک و نواقص‌گرایی با چالش مواجه کرده. به عبارتی توان تبیینی نسل اول و دوم پارادایم واقع‌گرایی در حصار تقلیل‌گرایی واقع‌گرایی کلاسیک و جبرگرایی ساختاری والتز محصور و محدود شده است این در حالی است که اساساً نسل سوم پارادایم واقع‌گرایی به‌واسطه احیای نقص‌های تئوریک نسل اول و دوم و توسعه مبانی نظری واقع‌گرایی شکل گرفته است. به طوری که واقع‌گرایی نوکلاسیک در عین حفظ مبانی بنیادین پارادایم واقع‌گرایی و به‌واسطه تلفیق و بهره‌گیری از طیف وسیعی از متغیرهای سطوح مختلف تحلیل و به

رسمیت شناختن عوامل انگاره‌ای محدودیت‌های نواقع‌گرایی را در زمینه نقش درک صحیح محرک‌های سیستمی از سوی رهبران، میزان وضوح در نظام بین‌المللی، مشکلات عقلانیت و دشواری بسیج منابع داخلی را مورد شناسایی و پوشش قرار داده و با واقعیت‌های حاکم بر نظام بین‌الملل سازگاری بیشتری دارد که این امر سبب شده با ارائه تبیینی جامع و دقیق‌تر در مورد ماهیت و اجزای نظام بین‌الملل نسبت به دو نسل متقدم اول و دوم پارادایم واقع‌گرایی از توان تبیینی بالاتری برخوردار شود.

منابع

- بروکر، استفان و ولفورث، ویلیام. (۱۳۹۵). جهان نامتوازن: روابط بین‌الملل و چالش استیلاجویی امریکا. ترجمه سیداحمد فاطمی نژاد. تهران: نشر وزارت امور خارجه.
- بیگدلی، محمدرضا، خبیری، کابک. (۱۳۹۶). تأثیر سیاست خارجی دولت ترامپ بر مکانیزم امنیت دسته‌جمعی. *فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل*. ۱۰(۴۰)، ۳۸-۹.
- دان، تیم، اسمیت، استیو، کورکی، میلجا. (۱۳۹۶). نظریه‌های روابط بین‌الملل. ترجمه عبدالمجید سیفی و شهرزاد مفتوح. تهران: نشر میزان.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۰). واقع‌گرایی نوکلاسیک و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. *فصلنامه سیاست خارجی*، ۲(۲)، ۲۷۵-۲۹۴.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال. (۱۳۹۴). الف. اصول روابط بین‌الملل. تهران: انتشارات سمت.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال. (۱۳۹۴). ب. نظریه و فرانظریه. تهران: انتشارات سمت.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال. (۱۳۹۵). کلیات روابط بین‌الملل. تهران: نشر مخاطب.
- سلیمی، حسین، ابراهیمی، منار. (۱۳۹۴). مبانی نظری، فرانظری و نقد نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک. *پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، ۵(۱۷)، ۲۴-۱۳.
- سیمبر، رضا. قربانی‌شیرخ‌نشین ارسلان. (۱۳۹۰). عناصر و روندهای مؤثر بر نظام بین‌الملل. پژوهش سیاست نظری، ۹(۶)، ۱۰۳-۱۲۶.
- قوام، سیدعبدالعلی. (۱۳۷۰). اصول سیاست خارجی و روابط بین‌الملل‌تهران: انتشارات سمت.
- قوام، سیدعبدالعلی. (۱۳۸۴). روابط بین‌الملل نظریه‌ها و رویکردها. تهران: انتشارات سمت.
- گریفتیس، مارتین، روح، استیون، سولومون، اسکات. (۱۳۹۳). پنجاه متفکر بزرگ روابط بین‌الملل. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر نی.
- لیتل، ریچارد. (۱۳۷۴). تحول در نظریه‌ای موازنه‌قوا. ترجمه غلامعلی چگمی‌زاده. تهران: نشر وزارت امور خارجه.

- لینکلتر، اندرو. (۱۳۸۵). ماهیت و هدف نظریه روابط بین‌الملل. ترجمه لی‌لا سازگار. تهران: نشر وزارت امور خارجه.
- مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۸). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل. تهران: انتشارات سمت.
- مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۹۷). مبانی نظری تبیین و تحلیل سیاست خارجی. تهران: انتشارات سمت.
- مورگنتا، هانس. (۱۳۷۴). سیاست میان‌ملت‌ها. ترجمه حمیرا مشیرزاده. تهران: نشر وزارت امور خارجه.
- میرشایمر، جان. (۱۳۹۳). تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ. ترجمه غلامعلی چگنی‌زاده. تهران: نشر وزارت امور خارجه.
- والترز، کنت. (۱۳۹۲). نظریه سیاست بین‌الملل. ترجمه غلامعلی چگنی‌زاده. تهران: نشر وزارت امور خارجه.
- والترز، کنت. (۱۳۹۸). انسان، دولت و جنگ. ترجمه محمدرضا رستمی. تهران: نشر ثالث.
- هایز، توماس. (۱۳۸۰). لویاتان. ترجمه حسین بشیریه. تهران: نشر نی.
- های، کالین. (۱۳۹۷). درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی. ترجمه احمد گل محمدی. تهران: نشر نی.
- Dehghani Firoozabadi, Seyed Jalal. (2016). Neo-classical Realism in International Relations. In Asian Social Science (Vol. 12, Issue 6, p. 95). Canadian Center of Science and Education.
- Donnelly, J. (2000). Realism and international relations. Cambridge University Press.
- Dornan, M. (2011). Realist and Constructivist Approaches to Anarchy. E-International Relations.
- Durani, A. (2015). China and the South China Sea: The Emergence of the Huaqing Doctrine. M. A Thesis. Virginia Polytechnic Institute and State University. Blacksburg, Virginia.
- Joseph, J. (2014). Realism and neorealism in international relations theory. The Encyclopedia of political thought, 3142-3151
- Kauppi, Paul. Viotti, Mark. (1999). International Relations Theory: Realism, Pluralism, Globalism and Beyond. New York: Macmillan.
- Kirshner, J. (2010). The tragedy of offensive realism: Classical realism and the rise of China. In European Journal of International Relations (Vol. 18, Issue 1, pp. 53-75).
- Lobell, S.E. (2010). Structural realism/offensive and defensive realism. In Oxford Research Encyclopedia of International Studies.
- Lobell, S.E., Ripsman, N.M., & Taliaferro, J.W. (Eds.). (2009). Neoclassical Realism, the State, and Foreign Policy. Cambridge University Press.
- Mearsheimer, J.J. (2007). Structural realism. International relations theories: Discipline and diversity, 83, 77-94.
- Morgenthau, H. (1956) Politics Among Nations. New York: Alfred A. Knopf.
- Pashakhanlou, A.H. (2009). Comparing and contrasting classical realism and Neorealism. United Kingdom: Aberystwyth University.
- Ripsman, N.M., Taliaferro, J.W., & Lobell, S.E. (2016). Neoclassical Realist Theory of International Politics. Oxford University Press.

- Rose, G. (1998). Neoclassical realism and theories of foreign policy. *World Politics* 51(1),144-172.
- Schweller, R.L. (2008). *Unanswered threats*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Shweller, Randall L. and William C. Wohlforth (2000). "Power Test: Evaluating Realism in Response to the End of the Cold War", *Security Studies*, 9(3), 60-107.
- Taliaferro, J.W. (2000). Security Seeking under Anarchy: Defensive Realism Revisited. *International Security*, 25(3), 128-161.
- Toledo, P. (2012). Classic Realism and the Balance of Power Theory. *Glendon Journal of International Studies*, 4.
- Walt, Stephen M. (1991). The Renaissance of Security Studies, in: *International Studies Quarterly*, 35 (2), 211-239.
- Waltz, K. (1959). *Man, the state, and war*. Columbia University Press.
- Waltz, K. (1979) *Theory of International Politics*. United States: McGraw-Hill.
- Więclawski, J. (2017). Neoclassical Realism and the Crisis of the Realist Paradigm in Contemporary International Relations. *Mysl Ekonomiczna I Polityczna*, No.2.

۲۰۰

پژوهش‌های
روابط بین‌الملل

فصلنامه

پژوهش‌های

روابط بین‌الملل،

دوره سی‌ونهم،

شماره اول، شماره

پیاپی چهل و

هشت، بهار ۱۴۰۲

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی